

مساله ی قومیت ها در ایران

واکاوی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی
میزگرد مجله نقد نو

به ابتکار مجله ی نقد نو میزگردی با شرکت مهندس بهاءالدین ادب از کردستان، مهندس علی رضا صرافی از آذربایجان، یوسف عزیزی بنی طرف از هموطنان عرب خوزستانی، عبدالعزیز دولتی بخشان از بلوچستان و فریبرز رئیس دانا، برگزار شد، پیرامون مساله ی «قومیت» ها در دفتر این مجله برگزار شد که شرکت کنندگان به بیان دیدگاه های خود پیرامون «مساله ی قومیت ها، امنیت، عدالت و دموکراسی در ایران» پرداختند.

طاهری: اجازه می خواهم از طرف خودم و ماهنامه ی نقد نو ضمن خیر مقدم به همه ی شرکت کنندگان و میهمانان عزیز از این که دعوت ما را پذیرفتید تشکر کنم. میزگرد امروز به مسئله قومیت ها، امنیت، عدالت و دموکراسی در ایران اختصاص دارد. شرکت کنندگان این میزگرد عبارتند از آقایان مهندس بهاء الدین ادب از کردستان، مهندس علی رضا صرافی از آذربایجان، یوسف عزیزی بنی طرف از هموطنان عرب خوزستانی و عبدالعزیز دولتی بخشان از بلوچستان. من در اینجا رشته ی سخن را به آقای ادب می سپارم تا درباره مفهوم عدالت قومی، رابطه ی آن با دو پدیده امنیت ملی و دموکراسی فراگیر صحبت کنند.

ادب: به نام خدا. ضمن تشکر از ماهنامه نقد نو سپاس گزاری می کنم برای تشکیل این جلسه و طرح موضوع قومیت ها. این بحث که تا حدودی در رسانه های همگانی منع شده است. و خوشحالم که به هر حال به این بحث اساسی در این نشریه پرداخته می شود. مشکلات مبتلابه قومیت ها و دغدغه های آن ها که پیش روی آن ها است مطرح می شود. به نظر من عناوین قومیت، امنیت و دموکراسی عناوین درستی اند و می خواهم که از طریق پرداختن به امنیت بحث توسعه را نیز به نوعی مطرح کنم. ابتدا لازم می دانم توضیح دهم که حتما دوستان عزیزمان به نمایندگی از طرف قومیت های ایرانی آمده اند. خودمان ادعا و باورمان بر این است که هیچ جدایی در کل کشور و در چارچوب قومیت های موجود در این میزگرد نداریم.

چرا که وقتی بحث امنیت را مطرح می کنیم منظور امنیت ملی و امنیت برای کل هموطنان را مطرح می کنیم و وقتی بحث عدالت را می کنیم منظور عدالت برای کل و عموم مردم ایران می باشد. نه این که فقط به فکر قومیت ها باشیم و بنده به عنوان یک کرد بحث قوم کرد به عنوان ملیت دیگری تحت عنوان ملیت کرد را بکنم. حتما ما بحث سراسری کشور را داریم و همین طور در زمینه ی دموکراتیک. چرا که اعتقاد و باور ما کردها بر این است که تا این بحث ها فراگیر نشود قطعا با یک گل آبارتمانی نمی شود گفت که ما زندگی مرفه و سلامتی داریم و امنیت و دموکراسی را برای خودمان تحصیل کرده ایم.

لذا این بحث به نظر ما بسیار اساسی و مهم بود. بحث قابل توجه دیگر بحث امنیت است. لازم است که امنیت را تعریف کنیم؛ یک امنیت، امنیت پایدار است و یک امنیت، امنیت پلیسی - نظامی. قطعا امنیت های ایجاد شده توسط نیروهای نظامی و انتظامی نمی تواند یک امنیت پایدار باشد و نه تنها امنیت بلکه تمام پدیده های اجتماعی دیگر اگر بدون مشارکت مردم در تصمیم سازی و تصمیم گیری ها باشد نمی تواند پایدار باشد و اهداف مورد نظر را در مقوله خاص امنیت، محقق کند. به نظر بنده تا زمانی که پیش نیازهای یک امنیت پایدار مثل بحث عدالت، توزیع عادلانه قدرت، دوری از انحصار در قدرت و بحث دموکراسی به معنای عام کلمه و بحث توسعه آزادی های اساسی نباشد قطعا امنیتی ایجاد نخواهد شد. اگر چنان باشد، مردم می بینند که حقوقشان پرداخت نشده، در تصمیم گیری های کلان نقشی ندارند و تصمیم سازی ها نیز همین طور، و عده ای خاص تقریبا هر تصمیمی را بخواهند می گیرند.

در بحث دموکراسی و رعایت حقوق شهروندی، وقتی که رعایت نشود و مرئی نشود طبیعتا به طور قطع و یقین این امنیت جامع نخواهد بود و تنها با نیروهای نظامی و انتظامی نمی توانیم امنیت را ایجاد کرده اما، این نه تنها امنیت

نیست، بلکه به نظر من یک نوع سرپوش می شود برای این که مردم نتوانند آزادی اجتماعات داشته باشند مردمی که از یک مطبوعات آزاد برخوردار نباشند، مردمی که آزادی انتخابات را احساس نکنند و در حقیقت انتخابات آن ها به انتصابات شود و همین طور قدرت در دست عده ای خاص بدون این که همه ی مردم در آن مشارکت داشته باشند، قرار بگیرد، مدیریت بر اساس شایسته سالاری و براساس ضابطه نباشد، بلکه براساس رابطه باشد طبیعتاً مردم همیشه نگران خواهند بود و مطالبات سرکوب شده و انباشته شده اشان به هر حال موجب می شود که همکاری در زمینه ایجاد امنیت نداشته باشد.

نتیجتاً به نظر من پیش نیازهای ایجاد امنیت و ایجاد تعادل پایدار در جامعه، بحث دموکراسی، توسعه ی آزادی ها، رعایت حقوق بشر، رعایت کنوانسیون هایی که کشورها در جامعه بین المللی آن را امضاء کرده اند و عدالت در کل زمینه های سیاسی - اجتماعی و فرهنگی است و تا این ها نباشد به طور قطع ما نمی توانیم یک امنیت پایدار داشته باشیم. برای این که فقط تئوری پردازی نکرده باشیم به واقعیت های عینی اشاره می کنم. برای مثال: کشور یوگسلاوی که مدعی حکومت سوسیالیستی بود ولی مردم از او راضی نبودند لاف در همه ی شئون و تصمیم گیری ها برخلاف شعار دولت شان حضور نداشتند لذا می بینیم که این فشار برداشته می شود و این حکومت نظامی و سرکوب گر برداشته می شود در یک طرفه العین یا یک مدت کوتاه که می بینیم که به یک باره چندین کشور کوچک، از یک کشور که خیلی هم بزرگ هم نیست بیرون می آیند و به کشورهایی مثل بوسنی هرزگوین، کرواسی، صربستان و امثالهم تقسیم می شوند، عمدتاً کشورهایی که مدعی سوسیالیست هم نبودند و بحث مردم سالاری به آن معنا نداشتند. مثل کانادا که در کانادا چون دموکراسی حاکم است و کشوری است که است و از ملت های مختلف تشکیل شده طی مدت کوتاهی دیده می شود که فرانکوفون ها multinational و ساکنین کبک که بیش تر فرانسه زبان هستند علی رغم ناراضیاتی های شان وقتی دولت فراندم می گذارد و می گوید رأی بدهید، اگر می خواهید از کانادا مستقل بشوید، رأی به استقلال خودتان بدهید، علی رغم این که به خود مردم واگذار می کنند چون دموکراسی حاکم است و توزیع قدرت و تکتک در عین وحدت دیده می شود. یعنی ضمن این که تکتک احزاب و تکتک سلاقی هست، لیکن یکپارچگی مملکت و وحدت ملی حفظ شده است. کسانی که ناراضی هستند به این فرآیند پاسخ منفی می دهند و از کانادا جدا نمی شوند.

در پایان مجدداً تاکید می کنم که بحث ما به روی دفاع از حقوق ملت ایران و جایگاه حقوقی است که یک شهروند در قرن بیست و یکم و در هزاره ی سوم در کنوانسیون و مصوبات مجلس و آن چه که در قانون اساسی کشورمان آمده دارد. این را برای همه ملت می خواهیم و تا این نباشد ما امنیت پایدار نخواهیم داشت.

بنی طرف: با تشکر از مجله ی نقدنو که این میزگرد را تشکیل داده تا ما به مشکلات یکدیگر به عنوان قومیت های مختلف آشنا شویم. البته این تیتراژ خیلی کلی است و می توان آن را ریز کرد ولی نقطه عزیمت من عدالت و هویت طلبی قومیت های ایرانی است. ما مردم عرب خوزستان بخشی از جامعه ی بزرگ ایران هستیم. اصولاً اکثریت این مردم هم با خشونت مخالف اند و هم دوست دارند که در چارچوب ایران به حقوق خودشان برسند. از این حقوق حداقلی می توان به اصولی اشاره کرد که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ذکر شده و تاکنون معلق مانده. منتهی وقتی به مقوله امنیت، عدالت و دموکراسی در ایران می پردازیم باید توجه کنیم که رکن اساسی این مقوله برابری است یعنی اگر برابری بین مولفه های جامعه ی ایران که از شش قومیت عمده ی فارس، ترک، کرد، عرب، بلوچ و ترکمن تشکیل می شود وجود نداشته باشد ما این سه مقوله را نخواهیم داشت. این نابرابری ها البته زاده ی امروز و دیروز نیست این ها در تاریخ معاصر ایران ریشه دارند و برمی گردد به برآمدن دولت - ملت در ایران یعنی، مسئله ی دولت - ملت در اوایل قرن بیستم و بعد از انقلاب مشروطه مطرح شد. انقلاب مشروطه اساساً یک انقلاب ملی دموکراتیک بود که جنبه ی ملی آن مشارکت اغلب مولفه های ملت ایران یعنی اغلب قومیت هادر آن بود. فارس ها، ترک ها، ارمنی ها، گیلانی ها و بختیاری ها به طور مستقیم و عرب ها و کردها و دیگر قومیت ها به طور غیرمستقیم در آن شرکت داشتند. فرآیند دولت - ملتی که این قومیت ها می خواستند با دخالت نیروهای بیگانه و پیدایش شخصی به نام رضاشاه ناقص و ابتر ماند. وی با حمایت مستقیم انگلیس و از طریق اردشیر جی عامل مستقیم انگلیس روی کار آمد. متأسفانه این امر ناقض اهداف انقلاب مشروطیت بود که یک انقلاب ملی دموکراتیک بود. رضاشاه کوشید با سرکوب و خشونت و دیکتاتوری یک نظام سیاسی تک ملیتی را بر جامعه تاریخاً چند ملیتی ایران تحمیل کند. در واقع عدم تطابق ظرف با مظهر در هشت دهه گذشته باعث آشوب ها، ناآرامی ها و تنش های قومی شده است که البته برای حل این معضل اساسی جامعه ایران نیاز به

اصلاحات ساختاری داریم. یعنی اساس نابرابری قومی ریشه در حمایت انگلیسی‌ها از نظام تک‌ملیتی رضاخان دارد. وی و فرزندش حتی آن اصل انجمن‌های ایالتی و ولایتی را که اختیاراتی به مناطق و قومیت‌ها می‌داد نادیده گرفتند. یعنی اساس نابرابری بین قومیت‌ها در تاریخ معاصر کشور ما ریشه دارد. می‌دانید که در دوران قاجاریه کشور ما ممالک محروسه ایران نام داشت که در حقیقت از چند مملکت تشکیل می‌شد. حاکمان این ممالک یا ایالات بزرگ اختیارات کاملی داشتند.

مثلاً عرب‌ها در خوزستان از نوعی خودمختاری برخوردار بودند. آنان حالتی شبیه کردستان عراق در ایران داشتند. اما رضاشاه و نظریه‌پردازان ناسیونالیستش شعار “ایران یک ملت و یک زبان و یک نژاد” را مطرح کردند. آنان بیشترین و بزرگترین آسیب‌ها را به وحدت و امنیت و عدالت و دموکراسی در ایران وارد آوردند. رضا شاه با دین و دموکراسی و زبان و فرهنگ قومیت‌ها مبارزه کرد و قانون اساسی را پایمال نمود و یک سیستم شدیداً متمرکز اقتصادی سیاسی و اجتماعی را در این مملکت به وجود آورد. در واقع ما باید ببینیم ریشه نابرابری در کجاست چرا که این گفتمان نابرابر هم‌چنان بازتولید شده و راحلی اساسی برای این مشکل و معضل ملی یا معضل قومیت‌ها پیدا کنیم. این نابرابری البته سه چهار وجه دارد: فرهنگی، دینی، مذهبی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی.

صرافی: در تکمیل نظرات دوستانم آقای بنی طرف می‌خواستم برای شرح تاریخی مسئله نقشه ژئوپولیتیک ایران در عصر حاضر را در این جا نشان دهم. چنانچه می‌بینید در اواخر دوران قاجار و قبل از پهلوی ایران در واقع نقطه‌ی تعادل سه قدرت منطقه‌ای بوده. شمال ایران تماماً روسیه بود. در شرق و جنوب ایران انگلیس بوده، (پاکستان کنونی آن موقع جزو هندوستان بوده و افغانستان هم تحت حمایت انگلیس بود). پس شرق ایران کلاً دست انگلیس بوده و از طرفی آب‌های دریای عمان و خلیج فارس هم در دست ناوگان انگلیس بود، لذا همسایه‌ی جنوبی و شرقی ما انگلستان بوده است. در آن زمان همسایه‌ی غربی ما هم که الان خاک عراق و ترکیه باشد کلاً عثمانی بوده است. تعامل این سه قدرت مهم در منطقه، وضعیتی در ایران به وجود آورده بود که هیچ قدرتی از ترس دیگری نمی‌توانست موازنه قوا را به نفع خود به هم بریزد. یعنی ایران به عنوان یک منطقه حائل این سه قدرت را از هم جدا می‌کرده است. تدریجاً در اواخر قاجاریه عثمانی‌ها نیروی خود را از دست دادند، بنابراین روسیه و انگلستان طبق توافق نامه‌ای ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم کردند، مثلاً انگلیسی‌ها حق داشتند تا نزدیکی اصفهان بیایند و روس‌ها هم حق پیدا کردند که خط شمال ایران و خراسان و آذربایجان را اشغال کنند و بدین ترتیب موازنه‌ای بین این نیرو در ایران برقرار شد.

اما جنگ جهانی دوم تمام نقشه ژئوپولیتیک منطقه را به هم ریخت. اتفاقاتی رخ داد و امپراتوری عثمانی کاملاً تجزیه شد و چندین کشور عربی به اضافه‌ی خود ترکیه سربر آوردند، عراق جدید الاستقلال زیر نفوذ انگلستان رفت و انگلستان که شرق و جنوب ایران را داشت از این پس غرب ایران را نیز تحت سیطره‌ی خود درآورد. بدین ترتیب در بخش‌های وسیعی از مرزهای ما انگلستان حاکم شد و این در شرایطی بود که ترکیه نقش بسیار محافظه کارانه‌ای در سیاست خارجی خویش در پیش گرفته بود.

هم زمان در روسیه انقلاب بلشویکی رخ داد که در واقع ادامه جنگ و ضعف‌های حکومت مرکزی روسیه زمینه‌ی بروز این انقلاب شد. حتی سه جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان در قفقاز اعلام استقلال کردند. (در سال‌های ۲۰-۱۹۱۸ این کشورها مستقل شدند و ایران هم آن‌ها را به رسمیت شناخت) بدین ترتیب روسیه قدرتش را در شمال ایران کاملاً از دست داد. حتی نیروهایی هم که برای سرکوب جنبش مشروطه وارد تبریز شده بودند با عذرخواهی از آذربایجان بیرون رفتند نفوذ روسیه حتی تا آن سوی کوه‌های قفقاز هم پس رفت. در چنین شرایطی میدان عمل برای پیشروی امپریالیسم انگلیس کاملاً باز شد چرا که اینک دیگر کل ایران را یکپارچه در اختیار خود داشت برای این که کل ایران را (در شرایطی که نه عثمانی برای انگلیس تهدیدی بود و نه روسیه) در بست در اختیار بگیرد و ضمناً بتواند جلوی خطر احتمالی بلشویسم و ناسیونالیسم ترک را سد کند لازم آمد در ایران یک قدرت قوی و متمرکز به وجود آورند و تمام نیروهای مختلف منطقه‌ای را زیر لوای آن بیاورند، به دنبال این برنامه بود که اردشیر جی و شاپور جی را که از پارتیان هندی و از بنیان‌گذاران سانترالیسم و ایدئولوژی بشوونیستی بودند را آوردند که در نقش مشاوران و معلمان رضاخان عمل کردند.

به دنبال همین تحولات بود که کوچک خان را در گیلان شکست دادند، خیابانی و پسپان را در آذربایجان و خراسان از بین بردند، مقاومت قشقایی‌ها و لر‌ها را سرکوب کردند و شیخ خزعل را (هرچند خود متحد وفادار انگلیس بود) را در خوزستان از بین بردند و کلیه قدرت را به رضاخان که دست‌نشانده‌ی خودشان بود، سپردند. چنان‌که می‌بینیم تمام قدرت‌های منطقه اعم از آن‌هایی که مترقی و دموکراتیک بودند هم چون خیابانی، کوچک خان و پسپان

و هم قدرت های عشیرتی و سنتی را نابود کردند و یک سیاست یکسان سازی و ملت سازی را در ایران به اجرا درآوردند، این سیاست با محوریت دادن به سه عنصر زبان فارسی، نژاد آریایی و نظام شاهنشاهی، ایدئولوژیزه شد، چرا که اجرای سیاست های سانترالیستی بدون ایدئولوژی که آن را موجه سازد و توده های مردم را تحمیل کند، امکان پذیر نبود.

این ایدئولوژی که از آن به عنوان پان فارسیسم یا پان آریانیسم نام می بریم، زمینه ی ظهورش از اواخر قاجار که انگلستان به تدریج داشت مناطق اطراف ایران را تسخیر می کرد آماده می شد، همه این ها اندیشه جدیدی بودند که به عنوان جاده صاف کن سیاست امپریالیستی انگلیس عمل می کردند. چنین افکاری قبل از آن اصلا سابقه نداشت چرا که در گفتمان دوره ی مشروطه ما هیچ اثری از ایدئولوژی شوونیستی نمی بینیم، و بحث ها همگی بر محور عدالت، دموکراسی و استقلال و ترقی ویا تجدد استوار بود. اما از زمان رضاخان به بعد بحث فر و شکوه ایرانی و این که باید به دوران طلایی ایران باستان برگردیم جای گفتمان سابق را گرفت. در این دوره برای هویت ایرانی تعریف جدیدی عرضه کردند. این هویت ایرانی با نفی ترک و عرب در ایران خود را تعریف کرد، به این مفهوم که من ایرانی هستم چون ترک نیستم، من ایرانی هستم چون عرب نیستم، عرب ها گویی سوسمار خور وحشی است، ترک ها با مغول ها ویا از عثمانی آمدند و همه وحشی بودند. ما که ایرانی بودیم متمدن تر هستیم و عرب ها و ترک ها مملکت ما را خراب کردند و بنا براین الان بایستی قدرت مادی از زیر نفوذ ترک ها خارج شود و اختیار همه ی امور و مراکز قدرت در دست یک قدرت مرکزی جمع شود تا وی بتواند با قلدری سیاست های خود را پیاده کند، آن ها با این استدلال این سیاست ها را در قالب انواع جنایات و خیانت ها و سرکوب های وحشیانه به کرسی نشاندند و به تدریج قدرت های منطقه ای و در صدر آن ها آذربایجان را نشانه رفتند، چرا که در آن موقع تبریز به عنوان یک قدرت ملی مطرح بوده، در انقلاب مشروطیت از همه جا مظاهر نوین تمدنی و افکار جدید انقلابی به تبریز می آمد و از آذربایجان به کل ایران می رسید، اندیشه و برنامه های انقلاب مشروطیت را از آن جا صادر می کردند و بازار تبریز و تجار آذربایجانی هم حرف اول را در ایران می زدند. با اعمال این سیاست، همه ی این ها را از آذربایجان (و به طور اعم از ایران) سلب کردند تا این که یک مرکزیت قوی ایجاد کنند و لذا برای اولین بار در تاریخ ایران بنای ستم قومی ویا ملی را برپا کردند که تا به امروز نیز به عنوان یکی از مسایل مهم دامن گیر اقوام و ملل جامعه ایرانی شده است.

به نظر من منشاء اولیه ی تحولات (تغییر در ساختار اداری کشور و ایدئولوژی طبقه ی حاکم) مطامع و منافع امپریالیسم انگلیس بود، اما بعدها این سیاست با منافع لایه های بالایی قومی خاص نیز گره خورد و لذا علی رغم خلع ید از امپریالیست ها این نیروهای محافظه کار مایل به از دست دادن منافع و موقعیت ممتاز خویش نمی شوند و در مقابل هر تغییری که منجر به تقسیم قدرت در مناطق مختلف ایران و مشارکت دادن اقوام و ملل ایرانی بشود سرسختانه مقاومت می کنند. به طور کلی در طول ۸۰ سال اخیر ملل و اقوام ایرانی و از جمله ترک ها مرتباً تحت فشار و سرکوب بودند. بعضاً حتی موجودیت آن ها نفی شد، به زبان آن ها اجازه ی ترویج داده نشده و این در حالی بود که آن ها نخستین مدارس را به زبان مادری خویش در آذربایجان بنیان گذاری کرده بودند. اولین کتاب درسی ایران را میرزا حسن رشدیه به زبان ترکی نوشته، اولین تیاترهای ایران همه به ترکی بوده، شوونیسم رضاخانی بسیاری از مظاهر مدنی آذربایجان را با ممنوعیت زبان به تعطیلی و رکورد گشاند.

و در جاهایی مثل کردستان و بلوچستان که هنوز مدرسه ای تاسیس نشده بوده، آن جا هم از همان ابتدا بنا را طوری گذاشتند که فرهنگ کردی یا بلوچی اجازه ی رشد و نمو پیدا نکند. بعد از طریق جهت مند نمودن سرمایه گذاری های دولتی و با صدور بخش نامه هایی عملاً بسیاری از اختیارات و امکانات را از آذربایجان و مناطق دیگر سلب کردند و همه را به تهران و استان های مرکزی حواله کردند. مجموعه ی این سیاست ها در طول زمان تبدیل به مسئله ای شد به نام مسئله قومی یا ملی و اقوام و ملل غیر فارس در ایران که مبتلا به دوسوم اهالی این کشور است و یکی از گرگ های اصلی در توسعه کشور همین وجود مسئله ی ملی است. به نظر من شش تا مسئله ی اصلی به پای ما زنجیر شده که اگر این ها را بگسلیم می توانیم به سوی یک توسعه پایدار حرکت کنیم. یکی از این مسایل، حل مسئله زن در چارچوب تمام کنوانسیون های شناخته شده ی بین المللی است. دوم مسئله ی دموکراسی و تأمین حقوق شهروندی، سوم مسئله ملی، چهارم تأمین عدالت اجتماعی، پنجم ایجاد کردن روابط هارمونیک با جهان اعم از کشورهای همسایه و کشورهای بزرگ و کوچک جهان و ششم توسعه علمی و فنی. اگر این مسایل را حل کنیم و به حق به هر کدام بهای خودشان را بدهیم، مشکلات آینده ی مملکت ما تا حدود زیادی حل خواهد شد در غیر این صورت همواره ما جامعه ای پرتنش خواهیم داشت، که امکان توسعه از آن سلب خواهد شد.

هم چنان چه طبقه ی کارگر هر لحظه ممکن است به خاطر فقر و تبعیضاتی که به او می شود عصیان کند، ملل و اقوام ایرانی هم به خاطر ظلم و تبعیضات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که در حق شان اعمال می شود روزی عصیان خواهند کرد. لذا می گویم که حل مسئله قومی (ملی) از ضرورت های گریز ناپذیر برای تکامل و توسعه جامعه است.

به نظر من جامعه ی ایران دچار نوعی آلودگی فرهنگی شده (در رابطه با مسئله ملی)، زدودن این آلودگی یکی از وظایف عمده ی روشنفکران ایرانی است. از این رو از نشریه شما که خوراک فکری گروهی از روشنفکران ما را تأمین می کند و هم چنین سایر نشریات نظیر، انتظار می رود که سهم درخوری برای نقد ایدئولوژی شوونیستی، نقد سیاست آپارتاید و تقبیح و نقد فرهنگ تحقیر ملل و اقوام اختصاص دهند.

ظاهری: دلیل تشکیل میزگردی از این نوع در واقع گامی است در جهت حل مسایل قومی در چارچوب وحدت ملی و امور ادبی فراگیر.

دولتی بخشان: در مقوله قومیت ها، عدالت و امنیت، به نظر من امنیت بحث موخر است. امنیت بازخورد و حاصل عملکرد عدالت و دموکراسی است.

اگر در جامعه ای بحث عدالت و دموکراسی که وابسته به هم هستند را بررسی کنیم و اگر بخواهیم میزان موفقیت در اجرای عدالت و دموکراسی را در جامعه بسنجیم، دقیق ترین شاخص بودن یا نبودن امنیت است. مسلماً در جامعه یا کشوری که اقتدار یکی از اصول محکم و خدشه ناپذیر آن است انحصار این دایره قدرت را محکم می کند و امکان ایجاد فساد قدرت را بالا می برد به نحوی که فقط از داخل می شود به ارزیابی آن پرداخت و از بیرون به این حصار نمی توان نگرست.

در گذشته مشارکت همه ی ملت های تحت نفوذ امپراتوری بزرگ ایران در همه ی شئون جامعه نقش داشتند. در امور اقتصادی خودشان را اداره می کردند و فقط به دولت مرکزی مالیات می دادند، امنیت هر گوشه ی کشور به دست مردم آن نقطه تأمین می شد و بعد هر وقت جنگ با بیگانگان و همسایگان پیش می آمد از آن ها سرباز و سپاه می گرفتند. امور اجتماعی و آموزش همه چیز به وسیله ی خود مردم اداره می شد. حکومت مرکزی مشارکت داشت اما راه را بر بقیه ی احاد ایران که از مجموعه های قومی مختلف و متنوع تشکیل شده بودند نیسته بود، دولت مدرن با سرازیر شدن درآمدهای نفتی به اقتدارش و به انحصار طلبی اش اضافه شد. برای افزایش و تسری این اقتدار همه ملاحظات محلی اقوام ایرانی نادیده گرفته شد. عرب ها، بلوچ ها، ترک ها، گیلک ها، طالش ها، همه و همه نادیده گرفته و سرکوب شدند و حق مشارکت ملت ایران محدود شد، دولت همه جنبه های اقتصادی – آموزشی، نظامی را نوسازی کرد. اما جایی برای مشارکت ملتی که بنا بود مدرن شود و برای مشارکت این ملت مدرن راهی باز نکرد. نظام سیاسی و اجتماعی پوسیده ایلات و عشایر که توسط حکومت های محلی اداره می شد، از بین رفت ولی به جایش حزب و انجمن و آن چه که آن خلاء را پر کند جایگزین نشد و این خلاء را روز به روز با عطش اقتدار خود پر کنند. امروز آن چیزی که ما داریم ادامه آن جریانی است که باتشکیل حکومت مدرن که البته انگلیس ها در شکل گرفتن آن دخیل بودند چرا که انگلیس ها وقتی در جنوب در جنگ جهانی اول می خواستند

سهم خودشان را در ایران با اتکا به دولت مرکزی دست نشانده و سرسپرده ی خودشان بیش تر کند، اقوام از این سرسپردگی حکومت مرکزی تبعیت نکردند و مقاومت کردند. بلوچ ها جلوی خط آهنی را که بنا بود از کویت به پاکستان به بندر ترکمن برسد گرفتند. بلوچ ها خواست دولت مرکزی را نادیده گرفتند. خط تلگراف که از بمبئی قرار بود به آبادان برسد از سوی بلوچ ها جلوگیری شد، کینه ی انگلیس ها از قدرت های محلی که برای حفظ امنیت از منویات حکومت سرسپرده تبعیت نمی کنند موجب شد اولین تعهدی که از رضا شاه گرفته شود این بود که این قدرت های محلی را که بیش تر از حکومت مرکزی به امنیت کشور و سرحدات پای بند بودند سرکوب کنند.

هویت ایرانی در طول تاریخ با تشکیل نهادها هویتی است که در طول دو یا سه هزار سال شکل گرفته است و یک کلیت است. اگر به قلمرو تاریخ و گذشته ایران افتخار می کنیم این افتخار با نگاه به این کلیت است. اگر درون این کلیت را نبینید دچار محدودیت دید می شوید. اگر یک جزء از این کلیت را ببینید، یک بخشی از هویت ایرانی در سایه قرار خواهد گرفت. می دانید در حکومت صفوی جزیی از آن کلیت مد نظر قرار گرفت بقیه ی اجزاء کلیت ها هم چون زبان، فرهنگ و نژاد نادیده گرفته شد. که نتیجه این محدودیت دید، کوچک تر شدن کلیت و ماهیت ایرانی بودن، بخشی از کشور بزرگ ایران از جمله افغانستان، تاجیکستان، ترکمنستان و آذربایجان به عنوان ناراضی در حاشیه قرار گرفتند و بعدها قدرت های بیگانه توانستند از این ناراضی بودن کمک بگیرند و جغرافیای کشور ایران و ملت اش را چند پارچه و از هم جدا کنند.

در ادامه این روند در زمان حکومت پهلوی تأکید بیش از حد بر زبان رسمی شده، قبل از این که به تقویت زبان فارسی کمک کنند به تضعیف زبان های دیگر از جمله آذری، کردی، لری، بلوچی و ترکمنی پرداختند، غافل از این که این زبان ها جزئی از آن کلیت ایرانی هستند. اگر این زبان ها را نادیده بگیریم بخشی از هویت ایرانی را نادیده گرفته ایم. بحث اقوام یک مقوله جدیدی نیست متأسفانه بسیاری از صاحب نظران آن را زائیده اندیشه ی مستشرقین و سیاست های اروپاییان می دانند و به نوعی می خواهند صورت مسئله را پاک کنند. هرچند حکومت مرکزی قوی تر باشد و مشروعیت این قدرت را از ملت خویش گرفته باشد هیچ گاه نمی آید وجود و بالطبع تنوع در زبان، فرهنگ، مذهب و نژاد ملت خودش را حاشا کند. سنگ نوشته های باستانی وجود اقوام و ملل با ویژگی های متفاوت را تحت قلمرو مقتدرانه هخامنشیان و ساسانیان را نشان می دهد و بیان می کنند که امپراتوری ایران از این اقوام شکل گرفته است. حتی کوچک ترین اقوام را نادیده نگرفته اند. حال اگر ما در رسانه های گروهی و در خبررسانی قومی و زبان و فرهنگ آن قوم را تعدا نادیده می گیریم نشان قوت نیست. آن چه که الان به عنوان امنیت مطرح است حاصل تصمیمات و عملکرد حال و گذشته حکومت متمرکز تصمیمات است، حال یا گذشته ی خودمان یا تصمیمات قبل از ما. مسلماً اگر منشاء این تصمیمات درست نباشد و احیاناً اجرای آن با قدرت و زور همراه باشد، تدبیر همراه آن نباشد، ضایعات آن جبران ناپذیر خواهد بود. ضرب المثلی در این خصوص ما بلوچ ها داریم که می گوید صد من زور نیم من تدبیر می خواهد. قدرت نظامی، قدرت پلیسی، قدرت دولت به هر شکل، قدرت اقتصادی نمی تواند کارساز باشد. امنیت چیزی است که متعلق به همه ی مردم است و همه ی جوانب زندگی جامعه را تحت پوشش می گیرد یک چیز مجرد نیست. اگر سیاست های اقتصادی و فرهنگی ما درست نباشد نمی توانیم انتظار امنیت داشته باشیم. امنیت حاصل عملکرد متقابل حکومت و جامعه در همه ی ابعاد زندگی است. بود و نبودش می تواند موفقیت یا شکست حاکمیت را در سیاست گذاری اجرای سیاست ها نشان بدهد.

ظاهری: وارد دور دوم بحث می شویم. آقای ادب با نگاهی به قانون اساسی، امکانات و محدودیت های آن را برای ما توضیح دهید، به طور مشخص چه حقوقی را شما برای کردهای می خواهید که در حال حاضر بدان دست نیافته اند؟

ادب: اگر بخواهیم از زاویه ی اصولی صحبت کنیم تا بحث به یک نتیجه مثبتی برسد، من به عنوان یک کرد که از نوادگان مادها هستم. اولین امپراتوری که به عنوان دولت فراگیر و بامشارکت تمام اقوام و ملیت ها که در کشور تشکیل شده و مادها تشکیل دادند. به نظر من کار خوبی کردند و این کار درستی است و بهتر است که بحث را بشکافیم و بگوئیم که اگر سیاست های خارجی در جهت منافع خودشان بحثی کرده اند، امروز ما به هر حال همه ی این ها را پشت سر گذاشته ایم. در یک مقطعی در ۲۲ بهمن ۵۷ انقلاب کردیم یعنی در حقیقت آن ها را رد کردیم و گفتیم این ها را قبول نداریم امروز چه ادعایی داریم که آیا ما این ها را نیش قبر کنیم و از قبل از ۲۲ بهمن ۵۷ صحبت کنیم. بحث ما بحث امروز است و بیاییم در این هزاره و سال ها صحبت کنیم و ببینیم که درد مردم امروز چیست و پیشنهاد مشخص من به خصوص این است که بشناسیم واقعاً ریشه ی مشکلات و مسایل از کجاست؟ بیش تر از همه این حقایق تاریخی که در کتاب ها نوشته شده در کتابخانه همه ی ما وجود دارد، یعنی از این کتاب ها به طور متعدد در کتاب خانه ها یافت می شود، این جا نیامده ایم که درس تاریخی بدهیم، ولی واقعیت این است که از همه ی این بحث ها یک نتیجه می گیریم که امپریالیسم همیشه یک سیاست را پی گرفته است و آن سیاست ” تفرقه بیانداز و حکومت کن ”. این واقعیت، یک اصل مسلم است که ” تفرقه بیانداز و حکومت کن ”. آیا امروز واقعاً این سیاست از بین رفته است؟ خیر هنوز این سیاست جاری است. امروز بحث تفرقه انداختن هنوز ادامه دارد. کما این که من هیچ اختلافی با برادران فارسی زبان ندارم. من اصلاً دوست ندارم که در این جا حساب عملکرد حکومت را به حساب فارس ها بگذارم یعنی در حقیقت بیاییم و بحث ملت را از حاکمیت جدا کنیم. آیا واقعاً آقای دکتر رئیس دانا که این جا تشریف دارند مثل حکومت می اندیشند؟ کرد را یک شهروند درجه دوم می شناسند؟ قطعاً خیر ایشان یک فارس و تا آن جا که می دانم اهل جایی در دشت قزوین هستند. به عقیده ی من تمام اقلیت ها مثل یک تابلوی زیبا ملت بزرگ ایران را تشکیل داده اند باید سر این میزگرد وجود داشته باشند. مگر الان فارس ها از عدم دموکراسی رنج نمی برند. فارس ها مگر حقوق شان تضییع نمی شود و بعد بهتر است در این بحث ها برگردیم به خودمان. اگر من به عنوان یک کرد از خودم بپرسم من واقعاً در حقیقت می خواهم دموکراسی در کل کشور حاکم شود، و یا من فقط دموکراسی را برای کردها می خواهم، آیا من اگر فقط برای کردها بحث می کنم ضمن این که وظیفه دارم

ولی ما همه ی کردها باید یگویم که دموکراسی را برای کل ایران می خواهیم، اگر واقعا من فقط به خود فکر کنم متهم به افکار شبه شونیستی نیستیم؟ من مقایسه می کنم آیا وضع آذربایجان بهتر است یا بلوچستان. اگر یک زمان برادران آذری ما به اعتراض گفتند چرا بلوچستان که مرکز استانش زاهدان است و آب لوله کشی کامل ندارد من آن گاه می گویم که خوب پس همه ی ما درد هم را می فهمیم. ولی این که من بگویم همه چی مال من و چه کار به سایر هم وطنان اعم از فارس و آذری و بلوچ و ترکمن دارم این ما را به جایی نمی برد.

بنده توقع دارم مثلا شما در آذربایجان به همان اندازه که بحث زبان ترکی را می کنید بحث زبان کردی را هم بکنید، یا بنده از شما توقع دارم که بگویید به جنوب آذربایجان غربی هم برسید. من در مهاباد برای بزرگداشت استاد عبدالرحمن شرفکندی (ماموستا هه ژار) رفتم وقتی در ارومیه من از هواپیما پیدا شدم از زیبایی، تمیزی و نظم و ترتیب این شهر لذت بردم ولی وقتی من را به بهترین هتل مهاباد بردند که شب بخوابم چون فردا در مراسم باید شرکت می کردم به خاطر نقص سرویس و نبود بهداشت صحیح تا صبح خوابم نبرد.

من به استاندار آذربایجان غربی گفتم: که دیشب که در ارومیه پیاده شدم و آمدم مهاباد آن تفاوتی را که بین برلن غربی و برلن شرقی بود را مجددا احساس کردم، آیا هیچ کسی جرأت کرد به حکم قتل قارنا اعتراض کند؟ به چه علت برادران آذری ما این موضوع را مورد نقد قرار ندادند؟ منظورم این است که برنامه ی اختلاف بیاندا و حکومت کن که در گذشته بوده امروز هم ادامه دارد. امروز که سیاست انگلیس حاکم نیست ولی اختلاف زبانی، نژادی، مذهبی دارد همین کار را می کند.

من به عنوان یک سنی مذهب شافعی می گویم اگر به سیاست تفرقه واقعا تن بدیم و در صحبت ها و مصاحبه هایم و بحث هایم دامن بزنم به اختلاف شیعه و سنی. آیا من به نفع ملت کرد و اهل تسنن قدم برداشته ام؟ یا در جهت مطامع و اهداف خاص. اگر من امروز آمده ام و همه چیز را سر فارس ها شکاندم و گفتم فارس ها سهم من را خورده اند، آذری ها سهم من را خورده اند، آیا کمک به اهداف خودکامگان و تفرقه اندازان نکردم

من عقیده ام بر این است که تاریخ را می خوانیم باید عبرت بگیریم دیگر نیازی به نیش قبر گذشته نیست. و کافی است بگویم چه باید بکنیم؟ جلوی روی مان را نگاه کنیم نه پشت سرمان را، تا خود ما به یکباره به عواملی که در جهت همان اهداف خاص یعنی تفرقه اندازی تبدیل نشویم. از این رو به نظر من باید بین حکومت و ملت، بین حکومت و فارس ها بین حکومت و عرب ها و بین حکومت با آذری ها، کردها و سایر قومیت ها فرق بگذاریم و ببینیم که درد امروز چیست؟ درد امروز بر تبعیض نژادی است. من سوالم این است که بین ۱۰ - ۱۵ میلیون نفر کرد که به جز کردستان ایران هستند و آن ها که هر سال در آزمون سراسری دانشگاه شرکت می کنند و شماری از آن ها جزء ۱۰۰۰ نفر اول کنکور هستند ولی وقتی از دانشگاه فارغ التحصیل می شوند و به درد چه کنم دچار می شوند، چرا که هم کلاسی غیر کرد آن ها پشت میز ریاست می تواند بنشینند ولی او خیر. چه باید بکند؟ پس آیا برادران آذری ما نباید مثلا بگویند که چرا کردها یک نفر را هم ندارند که وزیر شود؟

کردها یک نفر را ندارند که استاندار شود؟ ببینید ما الان ۳۰ استان در کشور داریم، یک استاندار کرد نداریم! و پنج استان کردنشین با اکثریت کرد داریم مثل آذربایجان غربی، مثل کردستان، ایلام، کرمانشاه و شمال خراسان، بجنورد و خراسان شمالی ولی یک استاندار کرد نداریم. یا یک عرب در میان وزیران ما هست؟ باید دید چرا؟ این یک بحث جدی است.

بحث دیگر آن که اگر به برخی از نمایندگان اقوام پست هایی داده شده است، ملاحظات خاص در کار نبوده است. و نه شایسته سالاری و تأمین نظر اقوام

من به طور کلی فکر می کنم ما باید آن سیاستی را که ما را به این وضعیت گرفتار کرده و از گذشته دور در کار بوده است، عملا محکوم کنیم. بین شهروندان قومیت خود وحدت ایجاد، سپس بین تمام اقوام وحدت ملی را به وجود آوریم. هر جا لازم است از یک آذری دفاع کنیم به صورت بسیج عمومی عمل کنیم و هر جا لازم است از یک آذری دفاع شود از یک کرد یا یک عرب یا آذری هریک از برداران بیایند و دفاع کنند.

در همین سالیان اخیر که این همه کردها دچار مشکلات شدند چه کسی با آن ها همدردی کرد؟ هنوز که هنوز است بچه های کرد روی مین جان خود را از دست می دهند؟ در هفته های گذشته در روستای صلوات آباد در ۱۰ کیلومتری سنج جان دبیرستانی از مدرسه خارج شد. درکنار مدرسه مین زیرپایش رفت و مصدوم شد. کسی نیست که بگوید این مین ها را چرا جمع نمی کنید

باید همگی دست به دست هم بدیم و آن کسانی را که در زمان حضور ما و از تفرقه ما سوء استفاده کردند و حقوق ما را ضایع می کنند و وابسته سالاری جای شایسته سالاری را گرفته و واقعیت ما باید این کار را بکنیم. بنده باید از شایسته سالاری دفاع کنم هر که شایسته تر است حالا این شایسته می خواهد فارس باشد، می خواهد کرد باشد، می خواهد عرب باشد، خود شایسته باید بالا برود. در مجموع به اعتقاد من از تفرقه شروع نکنیم. کاری نکنیم که به

قول معروف کمکی به اهداف کسانی باشد که نظرشان روی تفرقه ی ملی است چرا که همین جوری ما به اندازه ی کافی تحت فشار هستیم پس خودمان برای خودمان فشارهای مضاعف درست نکنیم و سعی کنیم روی مسئله وحدت ملی بحث کنیم. به خصوص در این زمان که به حقیقت خیلی خطرات مملکت ما، ملت ما و ما ایرانی هایی را که در این مملکت مانده ایم تهدید می کند، ما ایرانی هایی را که مانده ایم شداوند و سختی ها را تحمل می کنیم و بسیار هم افتخار می کنیم که برای حقوق ملت به خودمان زحمت می دهیم و هیچ منتی هم سر ملت نداریم. بیاییم شعار وحدت سر دهیم و خیلی به اختلاف بین کرد و آذری ولر و بلوچ دامن نزنیم و بنده نیز مدعی و منادی این هستم که از طرف دوستان کرد که هم فکر هستیم این قول را می دهیم که ما می خواهیم وحدت یکپارچه بین کسانی که به هر حال دفاع از حقوق ملت می کنند را پی بگیریم و با هرکسی که در این زمینه حرفی برای گفتن داشته باشد بنشینیم و ایجاد اتحاد بکنیم. به عنوان مثال اگر همین ۳ فصل قانون اساسی را که حقوق ملت را اجرا کنند بقیه ی چیزها پیشکش شان. از این اختلافات ما استفاده کرده اند یا چراغ خاموش و هر کاری خواسته اند می کنند. کتاب قانون را روی طاقچه گذاشته اند خاک می خورد و هیچ کاری هم برای ملت نمی کنند.

طاهری: باتشکر از جناب آقای ادب در این جا من یک تذکری به دوستان اهل ترکمن ولر و ارمنی لازم است بدهم که جای آن ها خالی است به هر حال امکانات ما محدود بود و امیدواریم که در موقعیت دیگری این کمبود را جبران کنیم.

رئیس دانا: سلام. خوشحالم که در جمع دوستان قدیمی خودم به مسئله جدی در میهن مان می پردازم. با توجه به این که بخش قابل توجهی از نیای من آذربایجانی و ترک هستند اما من در واقع خودم را فارس می دانم و طبیعت و زندگی کودکی ام در دشت قزوین و در میان تات نشین های بلوک رامند و بوبین زهرا بوده است. که زبان شان قدیمی ترین زبان فارسی است و پدرم تات است و خودم هم در آن تربیت بزرگ شدم پس فارسم. دیگر این که فکر می کنم که من تنها کسی ام که این جا از فارس زبان ها دفاع می کنم. البته من قبول دارم کل بحث هایی را که در انتها آقای مهندس ادب خصوصا به آن ها رسیدند. این است که ما آرمان مشترکی در این سرزمین داریم که متعلق به همه ی ما است و در این سرزمینی که به اشکال مختلفی حقوق ما را به خطر انداخته اند و در واقع آرمان ها و هدف های مشترکی را نیز در این سرزمین آزموده ایم و پشت سر گذاشته ایم. دردهای مشترک اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی داریم.

نمونه تاریخی بگویم؛ واقعا دولت رضا شاهی صرفا به خاطر این که فارسی سازی بکند و شوینسم پارس را به قدرت برساند به وجود نیامده بلکه این ناشی از عملکرد امپریالیستی انگلستان بوده است. ضمن این که برای پادشاهی هم نیامده بود بلکه ابتدا آمده بود به نیت برقراری جمهوری و گفت: الدُ رم و بلدُ رم – من مظهر جمهورم درمورد زبان فارسی هم که اصلا این مرد خودش سواد نداشت، چه برسد که بخواهد ادبیات فارسی را بر گونه های ادبی دیگر مسلط بکند. ضمنا این استفاده هایی را هم که امپریالیست ها و استعمارگران از او کردند در واقع این وضعیت را ایجاد کرد که او را پشت سنگر فرهنگ مسلط فارسی بنشانند. از جمله استفاده هایی که از او کردند عبارت از این بود که خلق هایی مثل عرب های ما را بار دیگر دست خوش این دآوری بی رحمانه فرهنگی بکنند و این که گویا اگر فارس بودن و ملت بودن ما به خطر افتاده به خاطر تهاجم اعراب است که ۱۳۰۰ سال پیش اتفاقی رخ داده است.

اما این ها به گمان من در خدمت منافع استعماری و بهره کشی بودند نه آن که بگوییم بدوا یک جریان فارس رودرروی قومیت ها ایستاده بوده است. این عامل اصلی گرفتاری و جدایی ما هست. چنان که من به دوستان فمینیست صحبت می کنم، می گویم مرد را عامل بدبختی خودتان نبینید. یک نظامی در کار است که مرسلاری را در کنار برخی دیگر از سلطه گری ها مسلط می کند. از این کانال بروید می توانید مرد سلاری را محکوم کنید ولی این که هر که مرد است علیه تو است پس بد و ستم گر است و هر چه زن است بالنده است نادرست است. این گونه نباید به مسئله نگاه کرد. من در تبریز با دوستان تبریزی وارد این بحث شدیم که آیا هر نوع قوم گرایی، هر نوع قومیت گرایی و قومیت پرستی در واقع امری مترقی است، هر نوع ناسیونالیسم امری مترقی است؟ پاسخ من منفی است. ما در ایران انقلاب مشروطه را داریم، که این انقلاب ملی دموکراتیک است، در آن جا ملی یک معنای مترقی داشته، آن جا حیدرخان عموغلی، ستارخان، سپهدار تنکابنی، سردار بختیاری بود که به انگیزه های متفاوت به تهران آمدند و تهران را فتح کردند نه به خاطر قوم گرایی بلکه به خاطر برقراری دموکراسی برای رفع خود کامگی و برای ایجاد یک وحدت برای این که مردم ایران و کشور ایران سری در میان عصر پیشرفت تمدن ها در آورد. درحالی که ناسیونالیسم آلمانی هم بوده است و ببینید به چه جنایتی کار را کشاند؟! برای برتری ژرمن

تبدیل به جنایت کارترین روش ها شد. بنابراین ناسیونالیسم داریم تا ناسیونالیسم - میهن دوستی داریم تا میهن دوستی - قوم گرایی داریم تا قوم گرایی - آن قوم گرایی که در واقع فراموش می کند تمام آرمان های مشترک و دردهای مشترکی را که در این سرزمین بر ما می رود. و به هر ترتیب و به هر شکلی می خواهد فقط شکل خودش را متمایز کند، مترقیانه نیست. زیرا باید یک تعریفی بگذارد و در چارچوب این تعریف برای منافعی که خیلی هم خیالی است یا صوری در مقابل مردم بجنگد و خلق هایی را تحت ستم در این جامعه قرار بدهد. این قوم گرایی مترقی نیست. من در تبریز شنیدم که اشکالی ندارد که در مقابل فارس ها با سوداگران و بهره کشان آذربایجانی متحد باشی.

هم ترک های آذربایجانی مهاجر به تهران، هم عرب های محروم مانده و هم کردهای مهاجر و هم به فارس ها ستم می کنند. او معتقد است که اگر به کنار او بروی بهتر و خوب تر می توانید زندگی سیاسی بکنید. در حالی که ما فکر می کنیم چنین نیست. آن سوداگر هم صنعت ما را زیر خطر برده هم این که در دفاع از قومیت به خلق آذربایجان دروغ می گوید چرا که حاضر نیست حتی یک قران از پولش را برای نیازهای واقعی مردم بی چشم داشت خرج بکند یا به طور واقعی وارد صحنه سیاست - آزادی خواهی و یا مبارزه شود. او با یک دسته چک که در جیب کت دارد، میلیاردها تومان از این طرف به آن طرف می کند چگونه خلق های تحت ستم آذربایجان در روستاهای دور افتاده ای استان های آذربایجان و زنجان بروید ببینید چه قدر محرومیت است، در همین مهاباد که فرمودند تشریف ببرید و ببینید!!

در این جاست که اگر قوم گرایی با تعصب خاص با محدوده های جغرافیایی یا محدوده های زبانی را اصل بگیرد و البته مسایل بها ندهد قوم گرایی مترقی نیست. اما از طرف دیگر قوم گرایی مترقی گرایانه دیگری هم داریم که می گوید من زنده ام من کردم - من عرب این سرزمین هستم به من نگویید تخم و ترکه بیگانه، من عرب هستم اما عضو این سرزمین ام در این کشور حق هم دارم، زبان فارسی و فرهنگ فارسی هم توسط من به مخاطره انداخته نشده است. و اتفاقاً کمک هم کرده ام - من بر روی این ریگ زحمت کشیدم. نفت را در آوردم و در خدمت بقیه ی مردم قرار دادم، من به جز این که نیازهای اقتصادی و دموکراتیک دارم به جز این که دلم می خواهد به هیئت همان عرب متحد مردم سرزمین بشوم نیتی ندارم. در حالی که تو اول به من می گویی هویتت را از بین ببر، اول به من می گویی حق اعتصاب نداری، حق اعتراض نداری، حق قومیت شدن نداری بعداً می گویی بیا از آن بالا به دستور من یک وحدت ملی درست کنیم!!!

خوب این وحدت ملی صوری است، این پایه ای ندارد. هم چنان که بحث شد این امنیت، امنیت پایداری نیست. چرا که امنیت با مشارکت داوطلبانه برقرار می ماند. اگر به این ترتیب ما عدالت، امنیت و دموکراسی را در چارچوب قومیت ها مورد بحث قرار بدهیم بحث من در این جا این خواهد بود که از مواضع مترقی ما خواهان دفاع از حیثیت، اعتبار، خودمختاری و تعیین سرنوشت قومیت ها هستیم. همه در چارچوب وحدت ملی نگرش نامتحد و تجزیه گرا و تمایز جویانه قومی که خواهر دوقلوی همان شونیسم فارس گرا است. این یک نکته. دوم آن که در بحث های عزیزانی که حاضرند ندیدیم که به گونه ای از ضرورت وحدت کشور ایران دفاع نکنند، کسی از دردهای کشور ایران بحث به میان نیاورد. بحث دیگری که به نظر من ضروری است مطرح شود، خطری است که ناشی از تجاوزگری های بین المللی بهره کشی های جهانی به ویژه امپریالیسم جهانی در منطقه همه ما را تهدید می کند. باید دید که امپریالیست ها در کشور همسایه ما عراق چه کردند؟! آیا امپریالیسم خودمختاری و بالندگی کردهای عراق را تضمین کرده است؟ می بینیم که نکرده. امروز کسانی در آن جا سردمداری می کنند که افتخار می کنند که متحد اسرائیل باشند. اسرائیل در منطقه جنگ افروزی می کند، صلح را به خطر می اندازد و خلق فلسطین را می کشد و از رشد باز می دارد.

یا در جنوب عراق و در بصره انگلستان هر آن چه را که بخواهد می کند، موج اعتراضات فراوانی است که در بصره شکل می گیرد و سرکوب می شود. در داخل و در مرکز عراق هم که می بینیم خشونت و کشتار و تروریسم برقرار است. به گمان من این وضعیت در آینده درسی می دهد که ما بگوییم اگر حق حاکمیت، حق تعیین سرنوشت، حق حاکمیت درون زا حق ما است و دفاع از فرهنگ و زبان و آرمان های مشترک بین خلق ها و قومیت ها درونی هم حق ماست. اگر این قومیت تبدیل به ابزاری برای مداخله ی سلطه گران جهانی شود، رنگ خوشبختی را هیچ کدام از ما نخواهیم دید حتی اگر آذربایجان بزرگی هم در روی نقشه تشکیل شود. حتی اگر کردستان و فارسستان بزرگی هم در نقشه تشکیل شود ما هم چنان روی خوشبختی را نخواهیم دید. همان گونه که در بالکان دیدند - کشورهایی که تجزیه را زیر سلطه ی امپریالیسم تجربه کردند - در حالی که خود امپریالیست ها در اتحادیه ی اروپا مرتب در حال تنیده شدن در یکدیگر هستند - ما مردمان و خلق ها را وادار می کنند که مدام

رو در روی هم قرار بگیریم – اما آیا صحبت من به این معنا است که ما ظلم قومیتی نداریم؟ چرا داریم. در مورد آذربایجان داریم، حتی به نظر من در مورد کردستان بیشتر هم داریم، در مورد بلوچستان باز هم بیشتر داریم، به گونه ای که مردم شریف بلوچستان تقریباً به فراموشی فرهنگی سپرده شده اند. همه ی این ها را داریم اما باید از چه زاویه به این مسایل نگاه کنیم، مطمئناً از زاویه ی مردمی باید به این قضیه نگاه شود. خصوصاً از زاویه ی وحدت طلبانه تر باید دیده شود.

بنی طرف: من فکر می کنم این گردهمایی و این اختلاف نظر خود غنیمتی است. این اختلاف نظر ها در نهایت می تواند به اشتراک نظر بیانجامد. واقعیت این است که ما به اند از ه کافی دور هم ننشسته ایم یا به عبارتی کمتر با هم ننشسته ایم تا به دردهای یکدیگر گوش کنیم و از همدیگر شناخت پیدا کنیم.

به طور کلی ما باید تاریخ مسئله ملی را بدانیم یعنی برای شناخت درد باید سابقه بیمار بررسی شود. چرا که اگر مثلاً یک پزشک سابقه گذشته بیماری را نداند و اگر نداند که این بیمار چه زمان به این بیماری مبتلا شده است و چه مرحله ای را گذرانده نمی تواند نسخه ای برایش تجویز کند. باید حداقل تاریخ پیدایش مسئله ی ملی را بشکافیم تا به خود درد برسیم. رویکرد ما به این قضیه باید علمی باشد. مسئله قومیت ها با روابط سرمایه داری و مدرنیسم به این مملکت آمد. قبل از مشروطیت جامعه ایران یک جامعه پیشا سرمایه داری بود و با وجود نظام استبداد قاجار، ایالات از نوعی عدم تمرکز برخوردار بودند و اصولاً ستم ملی وجود خارجی نداشت. این پدیده در واقع از دوره ی مشروطیت آغاز می شود و در عهد رضاشاه رشد می یابد و این همان دوره ای است که طی آن روابط سرمایه داری در ایران شکل می گیرد. رضاشاه به تبعیض و تحقیر قومیت ها جنبه رسمی داد. این که بگوییم رضاشاه چون سواد نداشت پس در زمینه ستم ملی کاری انجام نداد درست نیست. رضاشاه زمینه ذهنی تقیل افکار فاشیستی را داشت که اردشیر جی باستانگرای وابسته به پارسیان هند از این قضیه به خوبی بهره برداری کرد. ضمناً رضاشاه در زمینه ناسیونالیسم افراطی فارس گرا نظریه پردازی می کرد همچون محمد علی فروغی، محمود افشار، پورداوود، ذبیح بهروز، صادق کیا و کسروی راداشت. حتی کسانی که با او مخالف بودند نیز گرفتار این گفتمان شووینیستی دگرستیز شدند و آن را ترویج کردند. منظور من شخصیت هایی نظیر بزرگ علوی، صادق هدایت و زرین کوب است. وقتی به آثار این ها نگاه می کنیم می بینیم که سرشار از عرب ستیزی، ترک ستیزی و دیگر ستیزی است. این گفتمان خطرناک ضد وحدت ملی هشتاد سال است که فرهنگ سازی می کند و بر اندیشه های سه نسل از نخبگان و روشنفکران این دیار تاثیر گذاشته است. اکنون ما به عنوان روشن فکر ایرانی وظیفه داریم این گفتمان تک بعدی و این اندیشه نژادگرا را نقد کنیم. نگاه ما به این مقوله باید دیالکتیکی باشد یعنی ابعاد ادبی و تاریخی ارزشمند آن را از ابعاد بینشی آنان جدا کنیم. ابعاد فاشیستی اندیشه های اینان یعنی جنبه های عرب ستیز، ترک ستیز و یهودی ستیز آثار آنان را به نخبگان جامعه نشان دهیم و ابعاد مخرب آن را بر وحدت ملی گوشزد نماییم. ما اگر گفتمان ادبی، فرهنگی و سیاسی ۸۰ سال اخیر را نقد نکنیم به جایی نخواهیم رسید. ما اگر آثار دهشتبار نفرت از عرب و ترک در آثار این نویسندگان را نقد نکنیم نمی توانیم یک وحدت اساسی میان مولفه های اساسی جامعه ایران ایجاد کنیم. چرا که این مشکلات و مسایل همچنان به روی یکدیگر انباشته خواهد شد و ادامه خواهد یافت. ما حتی مارکسیست های نژادپرست و عرب ستیز هم داریم مگر برخی از آثار بزرگ علوی و باقر مومنی آلوده به ویروس عرب ستیزی نیست؟ این بیماری متأسفانه بیماری همه گیری است و نیاز به درمان اساسی دارد، نیاز به علم و نگاه فران ژادی دارد. ما چاره ای جز نقد این گفتمان نداریم و این البته نیاز به شجاعت اخلاقی دارد. به نظر من گفتمان باستانگرای عرب ستیز از دوره ی ناصرالدین شاه – و شاید زودتر – آغاز شد. در بحث امروز گفته شد که در دوره ی مشروطیت شووینیسم وجود نداشت. اما من می گویم گرچه جهت گیری گفتمان مشروطه خواهی به سوی دموکراسی خواهی بود با این وجود نطفه عرب ستیزی در آن سال ها بسته شد. یعنی شماری از روشن فکران و روشن گران آن دوره به نام اسلام ستیزی و تحت لوای آن به عرب ستیزی پرداختند. سردمداران این جریان اشخاصی چون میرزا آقاخان کرمانی، طالبوف و میرزا فتح علی آخوندزاده بودند. از عهد رضا شاه به بعد گفتمان ترک ستیز به گفتمان عرب ستیز اضافه شد و این ها پایه های نژادپرستانه اندیشه های عصر پهلوی را تشکیل دادند. این گفتمان در دوران پهلوی شکل رسمی و دولتی به خود گرفت. کتاب های درسی و داستانی و تاریخی و سیاسی از چن بن گفتمانی تغذیه می کنند. متأسفانه تاکنون سه نسل از ایرانیان از پستان زهر آگین این گفتمان باستانگرای عرب ستیز ترک ستیز شیر نوشیده اند. بنابراین ما نمی توانیم مسئله ملی را حل کنیم بی آن که این گفتمان را نقد کنیم و ریشه هایش را بشکافیم و بدانیم که چی هست و چگونه پیداشد.

باید ببینیم کدام یک از نظریه‌پردازان کج‌فکر بودند که به رضاشاه بی‌سواد کمک کردند و تخم نفرت و تفرقه را در میان قومیت‌های ایرانی کاشتند. رضا شاه مگر همین آدم بی‌سوادی نبود که به اندیشه‌های عظمت‌طلبانه‌ی پان‌آریانیسم هیتلری روی آورد؟

دوستان مسایل را دست‌کم نگیرند. و اما نقش قدرت‌های خارجی در پیدایش دولت - ملت و تغییر حکومت‌ها در ایران بی‌سابقه نبوده است. در انقلاب مشروطیت انگلیس‌ها یک پای قضیه‌ی مشروطه‌خواهی بودند و به طرفداری از مشروطه‌خواهان برخاستند، در تبعید رضاشاه و روی کار آمدن محمدرضاشاه، انگلیسی‌ها نقش داشتند و در ۲۸ مرداد امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها نقش اساسی داشتند. در انقلاب بهمن گرچه نقش مستقیم نداشتند اما در کنفرانس معروف گوادالوپ برای این انقلاب خط و خطوطی را ترسیم کردند. بنابراین ما نمی‌توانیم عامل خارجی را نادیده بگیریم. به قول آقای رئیس‌دانا ما باید مشکل را از درون حل کنیم. اعتقاد ما هم بر همین منوال است ولی ظاهراً قانع کردن اهل قدرت و سیاست برای حل درونی مسئله ملی با مشکل روبه‌روست. ما از مشروطیت تاکنون چهار گفتمان فکری و سیاسی داریم که در ایران نقش بازی می‌کنند: گفتمان سلطنتی، گفتمان اسلامی، گفتمان ملی‌گرا و گفتمان چپ.

البته من گفتمان پنجمی را به نام گفتمان قومیت‌ها به این چهار گفتمان اضافه می‌کنم. من در اینجا می‌خواهم رابطه‌ی این چهار گفتمان را با قومیت‌های غیر فارس در نظر بگیرم و به آن بپردازم. به طور کلی گفتمان سلطنتی که با رضاشاه شروع شد و در انقلاب ۱۳۵۷ قدرت را از دست داد یک گفتمان شوینیستی نژادپرست مبتنی بر نابرابری قومی در ایران بود. اصلاً یکی از عوامل انقلاب ایران همین نابرابری‌های قومی بود. مگر قومیت‌ها کم نقش در انقلاب ایران داشتند. مگر تبریز نبود که در ۲۹ بهمن کمر رژیم پهلوی را شکست؟ مگر سایر قومیت‌ها در پیروزی انقلاب نقش نداشتند؟ مگر کردها آن‌همه زندانی نداشتند و آن‌همه مبارزه نکردند. مگر کارگران عرب شرکت نفت خوزستان شیرهای نفت را نبستند؟ همه‌ی این‌ها بیانگر نقش قومیت‌ها در انقلاب بهمن است.

به نظر من هیچ امیدوی به گفتمان سلطنتی نیست زیرا امتحان خود را داده و رफوزه شده است. گفتمان ناسیونالیستی نیز میانه‌ی چندانی با قومیت‌ها ندارد و اصولاً اعتقادی به حقوق آنها حتی در حد قانون اساسی ج.ا.ا ندارد. این‌ها اصولاً مقوله‌ای به نام تنوع قومی را در ایران به رسمیت نمی‌شناسند. همه ما نامه‌ی یکی از وابستگان به این جریان را به رییس‌جمهور سابق آقای خاتمی به خاطر داریم. وی گستاخانه بستن مطبوعات قومیت‌ها و سرکوب آنها را خواستار شده بود. یک گفتمان اسلامی باقی می‌ماند و یک گفتمان چپ. گفتمان چپ از نظر تاریخی همواره مدافع حقوق ملیت‌های ایرانی بوده است و البته جریان‌های مختلفی دارد ولی در کلیت‌اش خواستار حقوق قومیت‌هاست.

چکیده گفتمان اسلامی در قانون اساسی ج.ا.ا متبلور شده است. سه چهار اصل قانون اساسی مربوط به قومیت‌هاست. اصل ۱۵، اصل ۱۹ و اصل ۴۸.

متأسفانه از این ۳ اصل فقط بخش اندکی از اصل ۱۵ که راجع به مطبوعات قومی است اجرا شده؛ آن هم به شکلی ضعیف و به این شرط که هر نشریه قومی باید نیمی فارسی باشد. عرب‌ها متأسفانه سهم بسیار اندکی از این مطبوعات را دارند. درواقع بخش اصلی و اساسی اصل ۱۵ همان تدریس زبان و ادبیات قومیت‌های غیر فارس است که نادیده گرفته شده و ۲۷ سال است معطل و متوقف مانده است. اصل ۱۹ قانون اساسی که مردم ایران را از هر قوم و قبیله‌ای که باشند دارای حقوق برابر می‌داند و نژاد و زبان را سبب امتیاز نمی‌شناسد. این اصل نیز در عمل انجام نمی‌شود. اصل چهل و هشتم قانون اساسی می‌گوید: در بهره‌برداری از منابع طبیعی و درآمدهای ملی در سطح استان‌ها و توزیع فعالیت‌های اقتصادی میان استان‌ها و مناطق مختلف کشور باید تبعیض در کار نباشد. به طوری که هر منطقه فراخور نیازها و استعداد رشد خود، سرمایه و امکانات لازم در دسترس داشته باشد. این اصل هم عملاً و به طور عام اجرا نشده است. یعنی در واقع ما برخلاف قانون اساسی با سیستمی روبه‌رو هستیم که شدیداً متمرکز است و مناطقی را بر مناطق دیگر ترجیح می‌دهد. این همان ساختاری است که از رژیم سابق به ارث رسیده که حتی با قانون اساسی جمهوری نیز همساز نیست.

یعنی نظام بسیار متمرکز فرهنگی، سیاسی و اقتصادی سابق بازتولید شده و این باعث می‌شود که پروسه دولت - ملت در ایران که مبتنی بر حقوق برابر شهروندی و قومی است ناقص بماند. لذا تا زمانی که این پروسه بر مبنای صحیحی قرار نگیرد و برابری حقوق شهروندی و قومی تحقق نپذیرد جامعه کثیر الملّه ایران روی عدالت و دموکراسی را نخواهد دید. گهگاه گفته می‌شود که حقوق همه‌ی مردم ایران پایمال شده است. این به نظر من یک بحث غیر علمی است. زیرا ما دو نوع حقوق داریم یکی حقوق شهروندی که حقوق فردی هر شهروند کشور است و

دی‌گری حقوق قومی است که حقوق جمعی هریک از قومیت‌های ایرانی است. در ادبیات سوسیالیستی، ما حق تعیین سرنوشت ملت‌ها را داریم که لنین ایده آن را از تحولات قومی در اواخر قرن نوزدهم و به ویژه از جامعه سونیس گرفته است. در واقع مبنای حقوق شهروندی و قومی (یا حقوق فردی و حقوق گروهی) همان اندیشه لیبرال دموکراسی است. این اندیشه ابتدا با تثبیت حقوق شهروندی آغاز می‌شود اما وقتی با مسایل و مشکلات ملیت‌ها در اروپا روبه‌رو می‌شود حقوقی به نام حقوق گروهی یا حقوق قومی را به حقوق فردی شهروندی اضافه می‌کند. این حقوق از حقوق فرهنگ و زبانی آغاز می‌شود و تا حق تعیین سرنوشت پیش می‌رود. ما بازتاب این اندیشه را در قوانین سازمان ملل متحد نیز می‌بینیم.

در نتیجه ما وقتی صحبت می‌کنیم که بله در ایران حقوق شهروندی اغلب مردم ایران نقض می‌شود نباید خلط مبحث کنیم. چون حقوق دیگری هم وجود دارد که حقوق قومی نام دارد و حقوقی گروهی است و از حقوق فردی متمایز است و این نیز نقض هم می‌شود. حقوق گروهی خاص قومیت‌هاست و همواره باید آن را در کنار حقوق شهروندی ببینیم و بدانیم که این‌ها انفکاک‌ناپذیرند و در پروسه‌ی دموکراسی و دموکراسی‌خواهی باید در کنار یکدیگر دیده شوند و مشخص شوند.

در مورد هویت ایرانی هم برخی از دوستان صحبت کردند. ببینید ما در عصر کنونی دیگر نمی‌توانیم هویت ایرانی را بر مبنای یک زبان یا یک مذهب یا یک ملیت تعریف کنیم. تعریف هویت ایرانی بر مبنای مذهب شیعه هم چون دوره صفویه و قاجاریه یا براساس زبان فارسی همچون دوره پهلوی تعریفی ناقص و انحرافی است. در عصر کنونی ما و دنیای پسمادرین این تعریف دیگر کاربرد خود را از دست داده است. عصر ما عصر انتقال از حکومت‌های ملی به حکومت‌های دموکراتیک است، لذا گفتمان‌های بنیادگرای اسلامی و بنیادگرای ناسیونالیستی روزبه‌روز اثربخشی خود را از دست می‌دهند.

ما جامعه‌ی ایران را نمی‌توانیم بر مبنای یک زبان یا یک نژاد یا یک مذهب تعریف کنیم. هویت جامعه‌ی ایران را باید بر مبنای مفاهیم نوین و همگام با دنیای متحول کنونی تعریف کنیم. این جامعه باید بر اساس کثرت قومی، کثرت فرهنگی، جامعه‌ی مدنی، دموکراسی و همانند این‌ها تعریف شود و البته زبان فارسی و مذهب شیعه بخشی از فرهنگ مردمان ایران است و نه همه‌ی آن، حتی ما از مذهب شیعه هم باید فراتر برویم و دین و فرهنگ اسلامی را مبنا قرار دهیم تا این تعریف شامل برادران و هموطنان اهل سنت ما هم بشود.

اگر ما هر یک از مولفه‌ها را به تنهایی مبنا قرار دهیم یک عده‌ای خارج از دایره ایرانی بودن قرار می‌گیرند یعنی که اگر فقط زبان فارسی را مبنا قرار دهیم بیش از نیمی از جمعیت ایران خارج از دایره قرار می‌گیرند. یکی از دوستان به زبان‌های ایرانی اشاره کردند و من می‌پرسم زبان‌های ایرانی یعنی چه؟

به نظر من زبان‌های ایرانی را نباید به مفهوم آریایی یا هندواروپایی‌اش بلکه به مفهوم کشوری یا زبان‌هایی که اکنون در چارچوب کشور ایران هستند در نظر بگیریم. نباید در عرصه زبانی و هویتی خودی و غیر خودی بکنیم. با تعریف موسع جامعه ایرانی، زبان عربی هم زبان ایرانی است زبان ترکی هم زبان ایرانی است. دنیای متحول و مدرن ما ایجاب می‌کند که نگاه چنین باشد وگرنه آن نابرابری‌ها ادامه خواهد یافت.

تعریف هویت بر مبنای مذهب هم دیگر جواب نمی‌دهد. به هر حال ما چیزی حدود ۱۰-۱۵ میلیون نفر اهل سنت داریم دقیقاً نمی‌دانم آمارش چه قدر است ولی به هر حال بخشی از جمعیت این کشور اهل سنت هستند. متأسفانه تا به حال هیچ گونه سرشماری قومی و مذهبی در ایران انجام نشده است. در سال ۶۵ قرار بود بر مبنای قومیت‌ها سرشماری انجام شود که بعداً وزارت کشور از این کار منصرف شد. تا سه چهار سال پیش بسیاری فکر می‌کردند که در عراق عرب‌های سنی در اکثریت هستند ولی پس از سقوط صدام حسین معلوم شد این گونه نیست. الان در بحرین هم اقلیت سنی حاکم است در حالی که شیعیان حدود ۶۰ درصد جمعیت بحرین هستند یا مثلاً در افغانستان قبلاً گمان می‌کردیم که پشتوها در اکثریت هستند ولی پس از سقوط طالبان مشخص شد که جمعیت تاجیک‌ها دستکمی از پشتون‌ها ندارد و علاوه بر آن ترکمن و بلوچ و ازبک و نورستانی و قومیت‌های دیگر هم هستند. زبان هر یک از این قومیت‌ها هم اکنون در افغانستان رسمی شده است.

به نظر من گروه‌های سیاسی و فرهنگی و موسسات مدنی قومیت‌های مختلف ایرانی باید دور هم بنشینند و نظرات خود را به گوش مردم و حکومت برسانند. حکومت باید به حرف ما گوش بدهد، همان‌طور که در دوره‌ی خاتمی تا اندازه‌ای گوش می‌دادند. همه باید برای حل این قضیه بکوشیم وگرنه ممکن است اغیار از آن سوء استفاده کنند.

صرافی: من دو تذکر می‌خواستم بدهم و یکی این که ما برای شناخت هم دیگر دور هم نشسته ایم که این شناخت را با توجه به این که مسئله‌ی قومی در ایران تاحدودی ناشناخته و نامشروع مانده این را باز کنم.

از این رو من موافقم که مسئله را در بعد زمان امروز مطرح کنیم و حتی در آینده نزدیک و یکی دو مورد پیش آمد که تصور می کنم بحث از مسیر اصلی خود در حال منحرف شدن بود وقتی ما مسئله قومی و ملی در ایران را مطرح می کنیم در کنار آن و جنب آن چند مسئله فرعی تر وجود دارد. مسئله اصلی آن است که حکومت سانترالیستی آمده و درواقع نقشه ی امپریالیسم انگلیس و بعدها امپریالیست ها را اجرا کرده و در جوار آن منافع نامشروعی را نصیب قشر مرفه قوم خاصی نموده است. حال چنین سیستمی در ایران نهادینه شده و به تدریج آذربایجان و سایر مناطق قومی در ایران را به حاشیه برده است، لذا توقعات و انتظارات متقابل همسایگان کرد و ترک و بختیاری موضوع دیگری است که در موقع خودش باید بدان پرداخت.

دوم این که سیاست تمرکز گرایی و ملت سازی در ایران توأم با یک ایدئولوژی که من نامش را پان آریانیسم یا آپارتاید می گذارم در ایران حاکم شده است. که مبنای آن ایدئولوژی همان محوریت دادن به نژادی خاص وزبانی خاص و... است، این هر چند در دوره رضا شاه مستقر شده، اما در این دوره ی اخیر هم نهادینه شده است و ضمناً عامل مذهب (تشیع) نیز به عنوان یک محور دیگر ارزشی بر آن اضافه شده است که مشکل هموطنان سنی ما را دو چندان کرده و برزخم آن ها نمک بیش تری پاشیده است.

اما بحث من این است که چنین سیاستی و چنین ایدئولوژی و اندیشه ای آمده در طول ۸۰ - ۹۰ سال در ایران لاینقطع حکومت کرده است، اما حتی یک روز نشده که مثلاً پان ترکیست ها در ایران حکومت کنند که بگوییم حالا سیاست این ها اعمال شده پس ترک ها مسئول این تبعیضات هستند و بیایند پاسخ بدهند. یا یک روز نداریم که مثلاً ناسیونالیست های کرد یا پان عربیست ها در ایران حکومت کنند و ما بخواهیم آن را به نقد بکشیم، لذا طرف اصلی ما همانا شوونیسم، فارسی محورانه است و نه ناسیونالیسم ملل تحت ستم. ما باید بین این دو نوع ناسیونالیسم فرق بگذاریم، ناسیونالیسم ملل تحت ستم مترقی و عدالت خواهانه است اما ناسیونالیسم ملل حاکم زیاده طلب و متجاوز و ظالم است.

در این میان یکی می خواهد خودش را از ظلم و ستم رها کند و به دنبال تأمین عدالت و حقوق برابر است اما دیگری در جهت حفظ نظام ظالمانه و توجیه آن است. در حال حاضر آن جریانی که واقعا حکومت می کند و اعمال سیاست می کند را باید مورد حمله قرار داد، لذا نقد قوم گرایی محلی (که طبعاً جای نقد هم دارد) را می توان موضوعی فرعی تر دانست که جایی در این میزگرد ندارد. من هم معتقد هستم که هر نوع پانیزی نهائیتاً یک ایدئولوژی غیر علمی است. اما در مقطع مبارزه با ستم ملی جنبه عدالت طلبانه آن را و یا جنبه ی ستمگرانه ناسیونالیسم ملل حاکم باید مقایسه کرد و تشخیص داد که به کجا باید حمله کرد.

ما هیچ دشمنی با مردم کرد نداشته و نداریم، اعتقاد ما این است که در ایران باید ستم ملی از بین برود، این را که هم چنان که برای خودمان می خواهیم برای کردها و بلوچ ها و عرب ها و ترکمن ها و... می خواهیم. اما موردی را هم در مقایسه مهاباد و ارومیه فرمودید، ای کاش شما به میاندوآب به فاصله ی ۵۰ کیلومتری مهاباد نیز می رفتید و می دیدید که اصلاً در آن جا اصلاً هتل وجود ندارد که تازه امکانات بهداشتی آن مناسب باشد یا نه؟!

ادب: من هیچ وقت نگفتم که آذری ها یا ترک ها دشمنی با کردها دارند. من عقیده بر این ندارم که اختلاف را زیاد کنیم بلکه طبق آخرین حرف هایم نظرم بر این است که وحدت ایجاد کنیم.

به هیچ وجه من الوجوه همه ترک ها را دشمن کردها نمی شناسم ولی وقتی که همین امروز یک نفر مفروض حکم کشتار و قتل عام کردها را می دهد شما به عنوان یک نشریه و یک روشن گر آذری زبان چه کاری در جهت تعدیل این مورد کرده اید.

یا این که شما می گوئید مسئله ی قومیت ها شناخته شده نیست، من نظر بر این است که مسئله ی قومیت ها بد شناخته شده است نه این که اصلاً شناخته شده نیست.

ای کاش شناخته شده نبودیم، آن را بد شناسانده اند. می گویند آذری ها می خواهند پان ترکیسم ایجاد کنند، عرب ها می خواهند برون کشور عربستان جنوبی را درست کنند، کردها تجزیه طلب هستند، این ها همه اش توهم است. هیچ قومیتی و هیچ ملیتی در منطقه خاورمیانه به اندازه ی کردها مورد ظلم و ستم سیاست های امپریالیسم انگلیس قرار ننگرفته است. چرا که برای این که حداقل یک کشور مانند سوریه را درست کرده اند، یک کشور عربی دیگر مانند عراق را درست کرده اند ولی کردها که امروز ۲۵ ملیون نفر در ترکیه ۱۵ ملیون نفر در ایران و چیزی حدود ۵ ملیون نفر هم در عراق دارند و این یعنی چیزی حدود ۴۰ تا ۴۵ ملیون نفر کشور ندارند، ولی بحرین را درست می کنند، قطر را درست می کنند.

به نظر من اکثر آذری ها مورد ظلم واقع شده اند. اکثریت فارس ها مورد ظلم واقع شده اند، همه عرب ها، همه ی کردها و همه ی بلوچ ها نیز هم چنین. یک اقلیتی از فارس در حال حکومت بر این مملکت و ملت است، یا یک اقلیت آذری ترک زبان به صرف ارتباط های خاص و مذهبی اش در حال ظلم کردن به همه ی آذری ها و کردها و چه بسا فارس های محروم است، به عبارتی این دو گروه ظلم به همه ی مردم می کنند ولی اکثریت ترک ها، بلوچ ها، کردها، ترکمن ها و همه دست شان از قدرت کوتاه است. ببینید در کابینه های بعد از انقلاب چندتا وزیر کرد داشته ایم یا چندتا وزیر ترک زبان داشته ایم؟ بحث من آن چه اقلیت است می باشد. بحثم آن آقایی است که دستور حمله و قتل عام می دهد است. از قول من بنویسید که من ارادت کامل نسبت به آذری ها دارم.

طاهری: به طور کلی آقای صرافی شما الان چه راه حلی دارید؟

صرافی: بسیاری از دوستان آذربایجان را با بلوچستان و کردستان و خوزستان مقایسه می کنند و می گویند که به شما کم تر ظلم شده، عقب ماندگی بلوچستان اندکی عقب ماندگی تاریخی بوده و قبل از شروع این ظلم هم آذربایجان و بلوچستان برابر هم نبودند.

از وقتی سیاست ظلم و ستم ملی اعمال شده به همگی به طور یکسان ظلم شده است، ما هم بسیاری از شاخص هایمان پایین آمده، حتی اگر مقایسه کنیم شاید بیشترین ستم بر پیکر آذربایجان رفته باشد. آذربایجان در آستانه ی قرن بیستم پیشرفته ترین منطقه در ایران بوده، اولین مانوفاکتورهای ایران آن جا احداث شده، تبریز و ارومیه و خوی و اردبیل جزو بزرگترین مراکز تجارت کشور بودند، بازار تبریز که بزرگ ترین سازه سرپوشیده جهانی است نشانگر رشد چشمگیر سرمایه داری در ابتدای قرن گذشته است، اما اکنون سهم آذربایجان در تولید و تجارت جهانی چه قدر است؟! در طول ۸۰ سال اخیر آذربایجان به همراه گیلان و کردستان و... متوالیا به حاشیه رانده شده اند.

ضمناً لازم می دانم در تأیید و تکمیل نظرات جناب آقای طاهری که نام چندین ملیت ایرانی را بردند و اظهار تأسف کردند که در این جا حضور ندارند، من نام لرها و بختیاری ها و قشقایی ها و ترک های خراسان و گیلک ها و مازنی ها را نیز علاوه کنم.

اجازه می خواهم با ذکر مثالی بحث خود را پی بگیرم. دکتر پاپلی یزدی در مجله ای به نام تحقیقات جغرافیایی که وابسته به آستانه قدس رضوی است و خود نیز ظاهراً استاد دانشگاه فردوسی است، نتایج تحقیقی را ارائه کرده است، و وضعیت آموزش در خراسان شمالی و جنوبی را مقایسه کرده و اصلاً خود از آن اختلاف فاحش دچار حیرت شده است. در کلاس اول ابتدایی در کلات نادری قبولی های خرداد و شهرپور را آمار گرفته، آمار تربت حیدریه و کاشمر و سبزوار در مرکز و جنوب خراسان را هم گرفته نتیجه این که در کلات نادری که اکثر ترک و کرد و لر هستند ۴۸٪ کلاس اولی ها رد می شوند درحالی که این نسبت در جنوب همان استان (که شاید از نظر شرایط طبیعی حتی بدتر و فقیرتر از شمال آن باشد) آن ها با نسبت ۸۰٪ قبول می شوند. لذا در کلات نادری تعداد کثیری مجبورند که کلاس اول را دوبار بخوانند. در کلاس های بالاتر هم تعداد ردی ها مسلماً در مقایسه با جنوب خراسان بیش تر است، افت تحصیلی در مناطقی که تحصیل در آن جا به زبان مادری صورت نمی گیرد، بسیار شدید است نتیجتاً بالانس به هم می خورد یعنی فارس زبان ها به راحتی باسواد می شوند به تدریج سطوح تحصیلی اشان بالا می آید در حالی که غیرفارسی زبان ها در سطوح پایین تر هر کدام در مرحله ای متوقف می مانند بنابراین در توزیع مشاغل این مملکت هم فارس زبان ها به دلیل افت کم تر تحصیلی و بالاتر بودن میزان تحصیلات عملاً در رده های بالاتر تقسیم اجتماعی کار قرار می گیرند و ترک ها و سایر ایرانی های غیر فارسی زبان در رده های پایین تر و پست تر جای می گیرند این جاست که ستم ملی ب' عد طبقاتی می گیرد و از این جا نوعی احساس برتری کاذب به فارسی زبان ها دست می دهد که در بین عوام در قالب جوک و تحقیر ملی متجلی می شود. از این روست که من می گویم سیستمی در کشور ما نهادینه شده است که خود ستم ملی را بازتولید می کند. یعنی ما هرچه سعی بکنیم تا وقتی که سیستم اداری و سیستم فرهنگی و آموزشی کشور را تغییر نداده ایم، به صرف اجرای اصول ۱۵ و ۱۹ که دلمان را به آن خوش کرده ایم مشکلات ریشه ای ما حل نخواهد شد.

رئیس دانا: من توضیح لازمی دارم. به طور کلی یک مناسبات نابسامان وجود دارد که به زعم ما می شود آن مناسبات نابسامان، ستم را باز تولید می کند وقتی در حوزه قومیت ها قرار می گیریم با شدت بیش تری مجدداً باز تولید می شود.

صرافی: ما اگر بدون شناخت این سیستم و بدون این که قاطعانه و با یک برنامه قوی برخورد کنیم و اگر این برنامه را نداشته باشیم آن گاه به دنبال اصلاحات سطحی خواهیم بود.

رئیس دانا: صحبت های آقای صرافی بیش تر بر سر این است که نظامی در حال برقراری است که ستم گرانه و ناباورانه به قومیت ها نگاه می کند نه مردم پارسی زبان. از این رو ممکن است عده ای دچار ناآگاهی شوند و از همان قدرت موجود وجدان بسازند و خیال کنند که دارند خدمت هم می کنند، وجدان بسازند و بگویند چون بنا به فرض - که چندان قابل دفاع نیست- ترک ها از آسیای مرکزی آمده اند پس منظور دفاع من از ایران را نمی داند که همان دفاع از خودش است، دفاع از خود آذربایجانی ها است و بگویند چون آن ها از آن جا آمده اند پس من باید روحیه ی ضد آذربایجانی ضد ترک داشته باشم چون من ایرانی جدیدی می شوم، ساختار وجدان که به او قدرت می دهم ممکن است به من فارس هم که آگاهم بدهد چه برسد به فارس های ناآگاه. ممکن است بگویند چون ۱۴۰۰ سال پیش عرب ها آمدند و آن موقع ما زرتشتی بودیم و گرنه حالا مرغ های ما تخم دوزرده ی طلا می کرد. این وجدان را در افراد ناآگاه به طور مستقیم یا غیر مستقیم معمول ندهد. بحث بر سر این نیست که هرگز این ها را نبینیم بلکه می گویم آن نظامی که همان وجدان کاذب را می دهد، همین نظامی است که نظام آموزشی غلط را می دهد و همان نظامی است که ستم قومی را باز تولید می کند.

صرافی: بله و اصلاح آن نیز مستقل از اراده ی افراد است، ما نمی توانیم آدم خوب را انتخاب کنیم و در راس یک نظام بد بگذاریم و انتظار داشته باشیم که خروجی او خوب باشد. اگر خواهیم در چارچوب ایران بمانیم حداقل راه حلی که می تواند مسایل ما را حل کند نوعی فدرالیسم ایرانی است.

بنی طرف: در اشاره به نابرابری های اقتصادی من در اینجا به گفته های برخی از مسوولان استناد می کنم. روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۸۴/۳۰/۷ به نقل از آقای امیر حیات مقدم استاندار فعلی استان خوزستان می نویسد: “رتبه ی خوزستان در سال ۱۳۵۵ در کشور دوم و در سال ۱۳۷۸ به رتبه ی یازده تنزل پیدا کرده و متأسفانه اکنون (مهر ۸۴) در رتبه ی هفدهم کشور می باشد. و در بعضی شاخصه ها در بین ۲۸ استان کشور مثل بیکاری فقر و محرومیت رتبه ی دوم کشور را دارا هستیم و از نظر آمار شغل و بیکاری استان خوزستان بیشترین نرخ را دارد و این ها به دلیل عدم به کارگیری نیروهای بومی در استان است”. ببینید این ها را استاندار جدید خوزستان می گوید.

حالا یک مورد دیگر: در روزنامه ی جمهوری اسلامی مورخ ۸۴/۳۰/۱۱ استاندار خوزستان گفته است: مشکلات استان خوزستان بسیار عمیق است. علی رغم سرمایه گذاری های سنگین در دولت های پیشین در استان که یک رویکرد ملی بوده، متأسفانه نیمنگاهی به مردم استان نشده است.

یک مورد دیگر: روزنامه ی جمهوری اسلامی مورخ ۸۴/۱۱/۳:

آقای امیرحیات مقدم می گویند استان خوزستان ۶۵ درصد از کل نفت کشور را تأمین می کند و ۸۶ درصد از درآمد ارزی را تأمین می کند. ۲۶ درصد از کل درآمد کشور را داراست و ۸۸ از برق آبی کشور را و همچنین از لحاظ آب سومین استان کشور و از لحاظ کشاورزی و خاک بسیار غنی است.

در مورد معضل قتل های ناموسی در میان زنان عرب که نیمی از جامعه ی ما را تشکیل می دهند روزنامه

جمهوری اسلامی مورخ ۸۴/۱۶/۷ چنین می نویسد:

فرماندهی نیروی انتظامی خوزستان اعلام کرد: بیش از ۸۰ قتل ناموسی و طایفه ای از ابتدای سال تاکنون در “خوزستان به وقوع پیوسته است. وی افزود که این پدیده حاصل مشکلات فرهنگی در جامعه است”. این البته آمار شش ماهه اول سال ۱۳۸۴ است.

روزنامه اعتماد مورخ ۸۴/۲۷/۶ از فاجعه ی زیست محیطی در خرمشهر خبر داده است که ناشی از طرح توسعه نی شکر است. این فاجعه در همان زمین هایی به وقوع پیوسته که آقای استاندار از آن به عنوان طرح ملی یاد کرده و حتی در یکی از مصاحبه هایش از آن به عنوان یک طرح اشتباه نام برده است. در این طرح چند هزار هکتار از زمین های روستاییان را گرفتند و آن ها را حاشیه نشین شهرها کردند و کمربند فقر عربی را در اهواز و آبادان ضخیم تر و وسیع تر شد که حوادث غمبار ناشی از آن را دیدیم.

این ها را به عنوان مقدمه ای در خصوص نابرابری های اقتصادی ذکر کردم که مربوط به بخشی از وطن ما ایران است.

در زمینه مسایل کلی ایران یک آمار را در اینجا ارائه می‌دهم. آقای رحمانی استاندار تهران در همشهری مورخ ۸۲/۳/۱ چنین می‌گوید: “۲۰ درصد از جمعیت ایران در تهران ساکن هستند. تهران دارای ۳۵ درصد صنایع کشور، ۸۰ درصد ارتباطات بیمه شده‌ی سازمان‌های بیمه اجتماعی و بانک‌ها، ۲۰ درصد از دانش‌آموزان و معلمان، ۴۰ درصد از دانشجویان، ۹۵ درصد از کادر متخصص، ۸۳ درصد از دانشجویان فوق لیسانس به بالا و ۸۶ درصد از پزشکان متخصص است.” در اینجا شکاف توسعه‌ی میان تهران و سایر شهرهای مرکزی از یک سو و مناطق پیرامونی - که عمدتاً قومیت نشین هستند - از سوی دیگر معلوم می‌شود.

به طور کلی عرب هادر استان خوزستان حدود ۷۰ درصد جمعیت استان را تشکیل می‌دهند یعنی حتی اگر شهرهای فارس‌نشین ایزه و مسجدسلیمان و دزفول را هم در نظر بگیریم بین ۶۶-۷۰ درصد از جمعیت استان خوزستان عرب هستند.

بازار و بخش خصوصی تجاری، خدماتی و صنعتی به طور کلی در دست غیر عرب‌هاست، بخشی از عرب‌ها در بخش خدمات حضور دارند. به قول آقای شمخانی از ۱۹۸ منصب مهم در استان خوزستان فقط ۱۸ منصب در دست عرب‌هاست یعنی ۷۰٪ ساکنان عرب استان تنها ۹ درصد پست‌های عمده را برعهده دارند، اعتیاد گسترده است. البته یکی از عواملش وجود خوزستان در سر راه ترانزیت موادمخدر به عراق و کویت و دیگر شیخ‌نشین‌ها است. در سال ۱۳۸۰ حدود ۱۳۱ مورد خودکشی در خوزستان رخ داده است که در همان سال میزان خودکشی در تهران با ۱۵ میلیون جمعیت ۲۰۵ مورد و در استان سمنان ۲۷ مورد بوده است.

نسبت بیکاری در خوزستان حدود ۲۷ درصد است. نسبت دزدی و قتل و جنایت در خوزستان ۵ برابر استان اصفهان است، در صورتی که جمعیت استان اصفهان بیش‌تر از استان خوزستان است. شمار زندانیان عرب در زندان‌های استان حدود ۹۰-۸۰ درصد هستند.

حتی خود نرخ بیکاری در خوزستان میان مناطق عرب‌نشین و غیر عرب‌نشین تفاوت دارد. در سال ۱۳۸۰ در دزفول که عمدتاً شهری غیر عرب‌نشین است حدود ۷ درصد نرخ بیکاری داشته ایم، در آبادان و خرمشهر همان سال ۵۰-۳۱ درصد نرخ بیکاری داشته ایم.

از این‌رو کمربند فقری که ناشی از همین سیاست‌های تمرکزگرایانه و با نگاه مرکز‌نشین است این طرح‌ها به نام طرح ملی ایجاد می‌شود در صورتی که به قول خود استاندار ایجاد این طرح‌های ملی در خوزستان اساساً غلط بوده است. این‌ها باعث شده که یک کمربند فقر عربی که قبلاً هم بوده وسیع‌تر شود و در اهواز شامل محله‌های لشکرآباد، رفیش آباد، گاو میش آباد، حصیر آباد، شیلین گ آباد، ملاشیه، صیاحی و کوت عبدالله است. این جمعیت هسته‌ی مرکزی شهر را که عمدتاً غیر بومی و غیر عرب هستند را محاصره کرده و این تنش‌ها همگی ناشی از این قضیه است. این مسایل بارها با اعتراض نمایندگان خوزستان هم روبه‌رو شده. مسایل دیگری هم هست که متأسفانه بر مبنای غیر کارشناسانه انجام شده و عواقب و پیامدهای بسیار سوئی داشته است. علاوه بر آن آثار اجتماعی و روانی جنگ را داشته‌ایم.

جنگ در جبهه‌های غرب و جنوب بود ولی ثقل آن در خوزستان بود و بیش‌ترین ضربه را اعراب خوزستان تحمل کردند و بیش‌ترین تلفات را هم اعراب خوزستان دادند. طبق آمار بنیاد شهید خوزستان از ۱۶ هزار شهید خوزستان حدود ۱۴ هزار شهید عرب بومی و خوزستانی بودند که از زادگاه‌شان و میهنشان دفاع کردند. خانه و کاشانه و نهادهای اقتصادی و اجتماعی‌شان نابود شد. صدام حسین با شعارهای ناسیونالیستی به میدان آمد ولی اکثریت مردم عرب خوزستان به او جواب رد دادند یعنی در واقع انگیزه عشق به زادگاه و میهن باعث شد که از وطن‌شان دفاع کنند.

در خصوص مسئله‌ی نابرابری‌های فرهنگی لازم به ذکر است که آقای سیدبهبازاد علوی معاونت متوسطه کار و دانش اداره کل آموزش و پرورش استان خوزستان در روزنامه‌ی جمهوری اسلامی مورخ ۲۶ آذر ۸۴ چنین می‌گوید: “خوزستان ۷ درصد جمعیت دانش‌آموزی کشور را داراست که سطح کیفی حضور و سنجش این دانش‌آموزان نسبت به کل کشور و در المپیادها در حد صفر است که باید دانش‌آموزان مستعد را شناسایی و در المپیادهای مختلف شرکت داد.

وی در ادامه گفتند که استان خوزستان از لحاظ کم‌سواد در رتبه‌ی ششم و بی‌سوادی رتبه‌ی دوم را داراست. بررسی‌ها نشان می‌دهد که بسیاری از دانش‌آموزان عرب خوزستانی به علت عدم آموزش به زبان مادری، در مرحله ابتدایی ترک تحصیل می‌کنند. از این‌رو به ما گفته نشود که ما در مقطع راهنمایی یک زبان عربی برایتان گذاشتیم. می‌دانید که ماده درسی زبان عرب قبل از انقلاب هم در دبیرستان تدریس می‌شده است و قضیه ربطی به

عرب های خوزستان ندارد. این امر به خاطر این است که اگر کسی عربی نداند ادبیات فارسی را هم نخواهد فهمید، مذهب و دینش را هم نخواهد شناخت.

طبق آمارهای غیر رسمی ما در مرحله ابتدایی ۳۴ درصد ترک تحصیل، در مرحله راهنمایی ۵۰ درصد، و در مرحله دبیرستان ۶۰-۷۵ درصد ترک تحصیل دانش آموزان عرب را در خوزستان داریم.

درصد مردان و ۸۲ درصد زنان عرب خوزستانی اصولاً فارسی بلد نیستند یا درواقع بی سوادند. ۶۵

۶۵ درصد زنان عرب کمتر از ۳۵ سال بی سواد هستند این نسبت در میان زنان بیش از ۳۵ سال به حدود ۹۵ درصد می رسد.

در سال ۸۰-۸۱ دانشگاه شهید چمران اهواز که بزرگترین دانشگاه دولتی استان است ۳۰ هزار دانشجو داشته که حدود ۲ هزار نفر آنان عرب بودند یعنی از ۷۰٪ جمعیت عرب استان فقط ۶/۶ درصد ظرفیت دانشگاه استان خوزستان به این بومیان اختصاص داشت. در سطح کشوری این نسبت باز هم کمتر است. یعنی در سال ۸۱-۸۲ حدود ۳ میلیون دانشجو در کشور داشتیم، که حدود ۶ هزار نفر آنان دانشجوی عرب خوزستانی بودند یعنی نسبت دانشجویان عرب خوزستانی به کل دانشجویان کشور ۲/۰ درصد (دو دهم درصد) بوده. این به معنای آن است که ۶ درصد جمعیت کشور که عرب های خوزستان هستند فقط ۲/۰ درصد از ظرفیت دانشگاه ها را در اختیار داشتند در اینجا بد نیست به ممنوعیت کاربرد اسامی محلی عربی برای نوزادان اشاره کنم. در اداره ثبت احوال لیستی دارند که به غیر از نام های معمولی، عرب ها از تسمیه به نام های تاریخی و محلی عربی ممنوع شده اند. این نام ها قرن هاست که در میان عرب های خوزستان معمول است اما دودعه است که کاربرد آنها را ممنوع کرده اند: نام هایی نظیر نبیل، میسا، خالد، طارق و... هم چنین طی هشت دهه گذشته اغلب نام های عربی شهرها، روستاها، محله ها، خیابان ها، کوچه ها به فارسی تبدیل شده اند.

در زمینه مطبوعات، فقط یک هفته نامه عربی به نام الحدیث در خوزستان منتشر می شود و حدود ۱۷-۱۸ هفته نامه و روزنامه به زبان فارسی. این در استانی صورت می گیرد که حدود ۷۰ درصد جمعیت آن عرب هستند. یعنی فقط ۵ درصد مطبوعات استان به ۷۰٪ جمعیت آن - که عرب هستند- تعلق دارد. و چون نصف این نشریه هم فارسی است نسبت یاد شده به حدود ۵/۲ درصد مطبوعات استان تنزل می یابد. اما ۹۷ درصد از مطبوعات استان در اختیار ۳۰ درصد از جمعیت استان - که غیر عرب هستند- قرار دارد. اگر روزنامه های سراسری توزیع شده در سطح استان را هم اضافه کنیم که به فارسی چاپ می شوند نسبت مربوط به عرب ها به زیر صفر می رسد. البته من فکر می کنم این نسبت در سطح ملی هم وجود دارد و نه تنها در مطبوعات بلکه سایر رسانه های دیداری و شنیداری - نشر کتاب تیاتر - موسیقی سینما و غیره ... را در بر می گیرد. یعنی ۴۵٪ از ایرانیان ۹۵٪ از مطبوعات و انتشاراتی ها و سایر نهادهای فرهنگی را دارا هستند. و بقیه ۵۵٪ باقی مانده حدود ۵ درصد این امکانات را در اختیار دارند.

درخواست های زیادی برای انتشار نشریه عربی هم در اداره کل ارشاد خوزستان و هم در وزارت ارشاد وجود دارد که متأسفانه تاکنون جوابی به آنها داده نشده است.

برخی از کتاب های درسی و غیردرسی اعم از رمان، تاریخ، سیاست و مسایل اجتماعی و فرهنگی مملو از تحقیر قومیت های ایرانی و به خصوص ترک ها و عرب هاست. شاید دوستان فارس متوجه نشوند ولی ما متوجه می شویم چرا که نسبت به این مسایل حساس هستیم. می توان گفت که اصولاً ادبیات معاصر فارسی که توسط جمال زاده و هدایت پایه گذاری شد و نقشی مهم در تثبیت به اصطلاح هویت ملی داشت نوعی ادبیات فاشیستی و مبتنی بر تحقیر بخشی از هموطنان ما یعنی ترک ها و عرب هاست.

کارکرد صداوسیما و مطبوعات فارسی زبان مشخص است. من قبلاً اشاره کردم ولی این عرب ستیزی و ترک ستیزی ریشه صد تا صد و پنجاه ساله دارد. از آخوندزاده و محمدعلی فروغی و محمود افشار و میرزاده عشقی و ملک الشعراء بهار و سعید نفیسی و زرین کوب و صادق هدایت و اخوان ثالث گرفته تا مارکسیست های همچون بزرگ علوی و باقر مومنی همگی به ویروس عرب ستیزی و ترک ستیزی آلوده بودند. داوری من درباره اینان مطلق نیست و جنبه های ادبی و تاریخی آثار آنان را نادیده نمی گیرم. برنامه های رادیو تلویزیون هم که در استان خوزستان حدود نیم تا یک ساعت است. تعداد ناشران عرب در استانی که دوسوم آن را عرب ها تشکیل می دهند تا آنجا که من اطلاع دارم ۱-۲ ناشر هستند که مجوز چاپ کتاب عربی دارند اما ده ها نشر و کتابفروشی فارسی در شهرهای اهواز و خرمشهر و سوسنگرد و شوش و آبادان و ماهشهر و رامشیر وجود دارند.

برخوردهای دو گانه حتی در حفظ آثار تاریخی قومیت ها نیز وجود دارد.

نمونه ی بارز آن تخریب کاخ شیخ خزعل در تقاطع خیابان نادری و خ ۲۴ متری اهواز در اوایل دهه ی ۷۰ است. این کاخ که در وسط شهر اهواز قرار داشت و مربوط به یک شهروند ایرانی بوده است با خاک ویران شد. حالا

شیخ خزعل آدم خوب یا بدی بوده تخریب کاخ وی که بخشی از تاریخ خوزستان و ایران است کار نادرستی است. این کاخ با خاک یکسان می شود و به ایستگاه اتوبوس شرکت واحد تبدیل می شود. ولی نشیندیم سازمان میراث فرهنگی حتی در حد یک کلمه به این موضوع اعتراض کند.

اکنون سایر کاخ های شیخ خزعل و امیران سلسله مشعشعیان در خرمشهر و حمیدیه و سوسنگرد در معرض انهدام هستند و متأسفانه هیچ کس صدایش در نمی آید. هیچ کاوشی درباره تمدن قبل از هخامنشیان انجام نمی گیرد در صورتی که سرتاسر خوزستان پر از گنج های عظیم تمدن عیلامی است اما چون مربوط به قبل از دوره هخامنشیان است درباره اش کاوشی نمی کنند. این سیاست باستان شناسی دوره پهلوی بود که الان هم توسط ناسیونالیست ها ادامه دارد. کم توجهی یا به عبارتی بی توجهی به گروه های تیاتر و موسیقی عربی خوزستان که به جای خود باقی است.

به طور نمونه آیا شما در این بیست و اندی سال که از عمر جشنواره ی موسیقی فجر می گذرد آیا دیده یا شنیده اید که یک گروه موسیقی عربی خوزستانی در این جشنواره شرکت کرده باشد؟ همیشه از گروه های موسیقی آذربایجان، کردستان، بلوچستان، بوشهر، ترکمن صحرا و ... دعوت کرده اند اما دریغ از یکبار دعوت از گروه های موسیقی عربی خوزستان. تازه می گوشتند موسیقی بندری را به جای موسیقی عربی خوزستان جا بیندازند در صورتی که عرب های خوزستان موسیقی غنی دارند. این ها همگی کلیاتی در این زمینه بود ولی چون از راحل پرسید دید به نظر من دو راه برای حل ساختاری ستم ملی وجود دارد.

اولاً آقای ادب بسیار تأکید داشتند که ما وزیر عرب و کرد و از این قبیل نداریم ولی به نظر من صرف عرب بودن یا کرد یا ترک بودن وزیر یا مدیر کل کفایت نمی کند؛ گرچه تأثیر روانی دارد اما تأثیر اساسی ندارد. از این رو مسئله ملی نیاز به حل ساختاری دارد یعنی ما برای این که همبستگی و یکپارچگی کشورمان را حفظ کنیم، به همبستگی همه ی قومیت های ایرانی نیاز داریم و این کار فقط با حل مسئله ملی امکان پذیر است. چرا که این مسئله های تاریخی است و نیاز به حل ساختاری دارد اما ما نمی توانیم جهشی عمل کنیم.

به اعتقاد من راحل کوتاه مدت این معضل اجرای مواد قانون اساسی است. یعنی اگر اصل ۱۵ و اصل ۱۹ و اصل ۴۸ قانون اساسی را درست اجرا کنیم کار مهمی در این زمینه انجام داده ایم.

در واقع باید دو اصل ۱۵ و ۱۹ که تفکیک ناپذیرند را به طور کامل اجرا کنیم. ستم ملی اساساً چندلایه دارد: فرهنگی، مذهبی، اقتصادی و نژادی. مثلاً بر یک قومی ستم مذهبی بیشتر و برجسته تر است اما در قومی دی گر ممکن است ستم نژادی برجسته تر باشد. یا در مورد برخی ملیت ها ممکن است ستم فرهنگی برجسته تر باشد. بنابراین قبل از همه چیز باید اصول قانون اساسی مربوط به قومیت ها بدون کم و کاست و در مورد همه ی آنها اجرا شود. والبتّه اولویت با اصل ۱۵ است که دولت باید این اصل را از اول مهر ۸۵ اجرا کند و بدین وسیله حسن نیت خود را به قومیت ها نشان دهد.

راحل دوم که راحل بلندمدت است همان شیوه نظام فدرالی است یعنی ما می توانیم به تدریج به سوی فدرالیسم برویم.

درواقع با اجرای دقیق قانون اساسی و فعال کردن شوراهای و دادن اختیارات بیشتر به آنها می توانیم به نوعی فدرالیسم بومی نزدیک شویم. به نظر من فدرالیسم یک راحل ساختاری برای مسئله ملی است.

به باور من نادیده گرفتن ستم ملی حالت و زمینه بیش تری برای فروپاشی اجتماعی ایجاد می کند تا اعطای حقوق ابتدایی قومیت ها آن هم در چارچوب قانون اساسی.

در پایان صحبت ها من مجدداً تأکید می کنم که اغلب نخبگان و روشنفکران عرب اهوازی که با آنان تماس دارم تأکید می کنند که خواهان یکپارچگی ملی هستند و واقعاً خودشان را ایرانی می دانند و اکثریت هم از خشونت و کارهای مسلحانه و انفجار و نظایر آن بیزارند. کما این که خود من نیز از این موضوع بیزارم و معتقدم باید با گروه هایی که به این اعمال دست می یازند مبارزه سیاسی کرد اما از آن سو دولت هم مسوولیت هایی دارد که باید ریشه های اجتماعی و فرهنگی این مسایل را بشناسد و به جای راه حل های امنیتی راه حل های فرهنگی و اجتماعی را به کارگیرد که در راس آنها تطبیق کامل اصول قانون اساسی است.

رئیس دانا: یک نکته اضافه کنم و آن هم سوگیری های اقتصادی است که در این کشور انجام می شود و ما باید یک بار دیگر تدبیر اساسی در خصوص سیاست های اقتصادی مان بکنیم. سیاست های اقتصادی مان معطوف به ایجاد درآمد است و معطوف به رشد و تولید ناخالص داخلی و توزیع بس ناعادلانه آن است. این قابل قبول نیست چرا که منابع را غیره آور و ناعادلانه توزیع می کند. آن تعارض و اصطکاک و ناکارآمدی را می سازد.

استراتژی خود را باید به سمت استراتژی توسعه‌ی همگانی تنظیم کنیم و به سمت ایجاد اشتغال سوق دهیم. اگر ما به سمت سوگیری اشتغال حرکت کنیم بلوچ‌ها نسبت به کاسب کارهای تهرانی این قدر فرودست نمی‌شوند، عرب‌های خوزستان و هم وطنان محروم آذربایجان هم زحمت بالندگی پیدا می‌کنند. چه کوتاه مدت و چه بلند مدت. در اولین سال که بودجه‌ی ۸۶ را می‌گذاریم باید برای اقتصاددانان ثابت شود که طرف عدالت اجتماعی هستیم و یک تفاوت چشمگیری را نسبت به سال ۸۵ و به نفع قومیت‌ها ببینیم.

من به عنوان یک اقتصاددان می‌گویم که انتقال منابع به نقاط محروم متضمن صرفه‌مندی‌های اقتصادی برای اقتصاد ملی و خیلی بیش‌تر است. چنین است زیرا هدف‌های بلند مدت را هم تأمین می‌کند. یعنی این‌گونه انتقال‌ها جلوی هزینه‌هایی را که عدم امنیت ملی و اقتصاد ملی تحمیل می‌کند می‌گیرد و از مردم بلوچستان مردم ایرانی توان‌مندتر می‌سازد و به لحاظ اقتصادی هم البته بهره‌وری‌های خودش را دارد. کنترل بیکاری و کنترل محرومیت مهم‌ترین سرمایه‌گذاری است که الان در ایران می‌توان انجام داد و بهتر از سدسازی و راه‌سازی نتیجه خواهد داد. سیاست‌های اقتصادی را هم باید هر چه سریع‌تر به نفع مناطق محروم و تدوین برنامه‌ها به گونه‌ی دموکراتیک پیش برد یعنی نمایندگان قومیت‌ها در تدوین برنامه باید حضور داشته باشند.

طاهری: باتشکر از همه‌ی شرکت‌کنندگان به امید این که روزی در کشوری آباد و آزاد و به دور از همه‌ی تبعیض‌ها و ستم‌های اقتصادی، اجتماعی و قومی زندگی کنیم.

[http:// www.akhbar-rooz.com](http://www.akhbar-rooz.com)

<http://www.kitablar.com>

<http://www.kitablar.org/>